

Blank rectangular label

۱۴۰۷

تلفظ - فهرست شده
۷۱۵۲

۳۹۶

بازدید شد
۱۳۸۳

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

۸۱۴۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: ترجمه کتاب سیاست و مالکیت

مؤلف: ۱۴۰۷

موضوع تألیف: ۷۱۵۳

مؤسسه: ۱۳۰۲

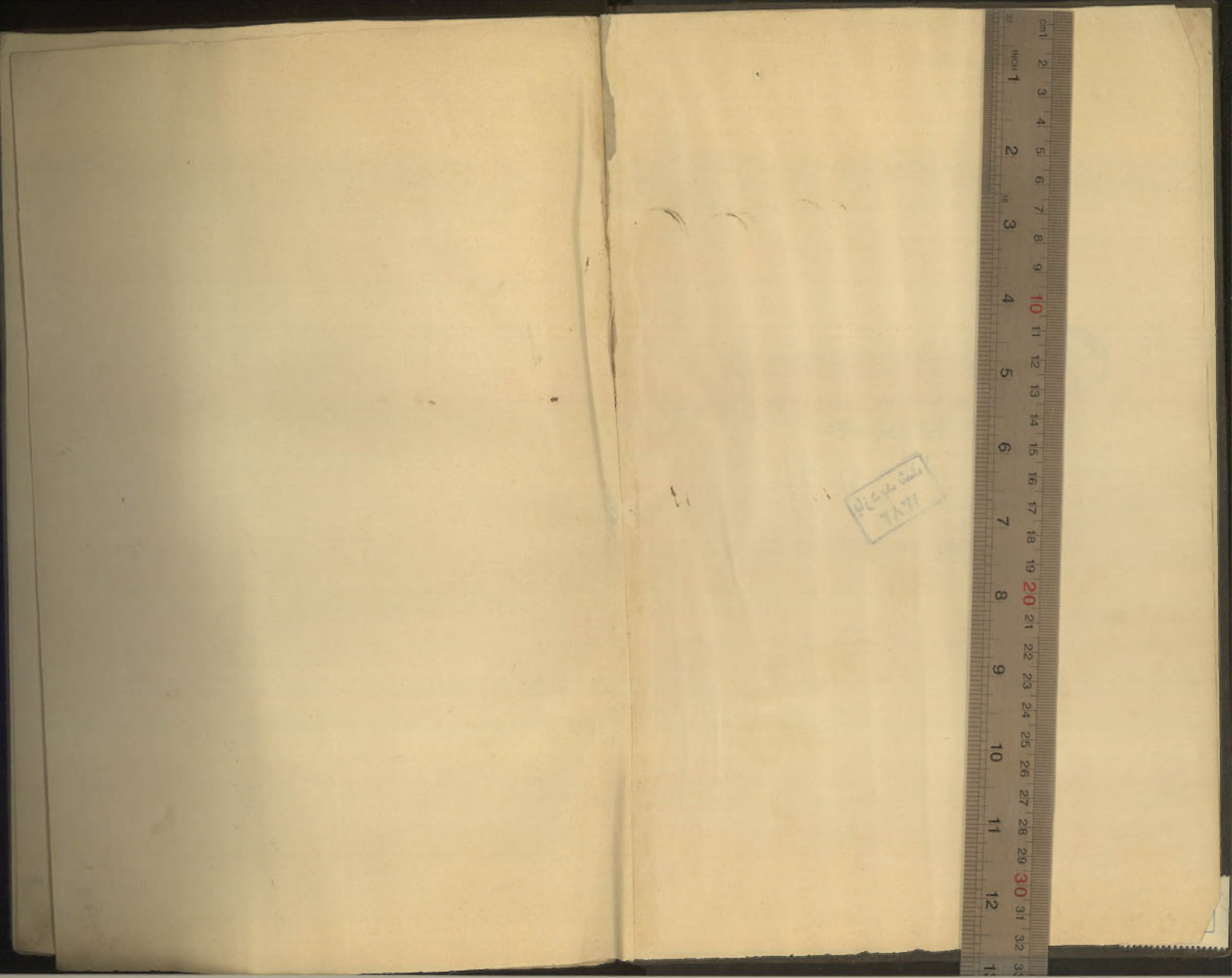
شماره دفتر: ۱۶۵۱۵

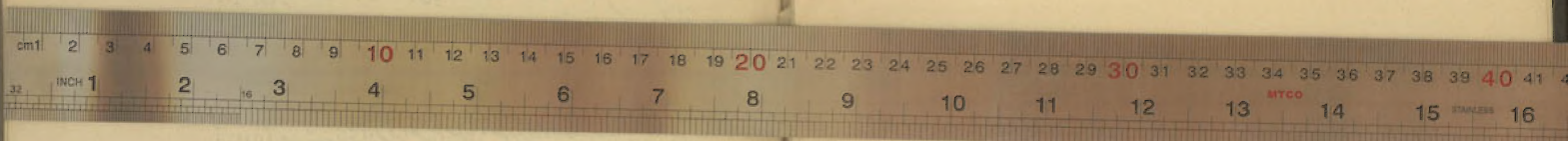
۹۸/۳۶

بازرسی شد
۶-۳۷

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

۷۱۵۳





۱۱۱



فدا و کتاب میگوید که این شکل صورت زمین است اباذان و ویران و قیمت کردیم
بر ملک و منی ملک با دشامیها باشد یکی را از آن مملکت گویند و هیچ ملک اباذان تو تا مترو
خوشتر از ملک ایران شهر نیست و قطب این اقلیم مایل بود و بارس و حد این مملکت در ویران
بارسان معلوم چون سمانی است و سمانان از هر مملکتی نصیبی گرفتند برین جمله کی یاد کرده اند
از مملکت روم شام و مصر و اندلس و مغرب **و** آن مملکت هندوستان پنج زمین
منصور و یونان و یونان و کاکا بستان و حد و دختارستان **و** از مملکت چین و ماوراءالنهر
و هیچ با آن رود نصف کتاب چین گویند که حد و مصلاب و هیچ با آن یونان از روس و سریر
الان و ارمن و همه زبانی را بعد از مملکت روم دارند و سند و کشیر و بهری از قریب و مملکت
هندستان و زمین میان در مغرب و زنگبار و بعد و دایر کرده را درین کتاب ذکر کرده ایم
کی قوم با دشامی بعضی و هندوین و دانش و عمارت و سیاست تعلق دارد و مردم آن جا یکدگر را از
ایچ یاد کردیم بره نوکی ایشان را از آن قبیله نامی نهادن و از جهان باقی نصیب دادن و اقلیمی بنام
ایشان کردن و اگر چه گروهی را از ایشان ریاضتی و دانیست بهت چون یونانیان و حبشیان و سبب است
کی به یکدیگر و نزدیکند مانند نوید و بهشکی بر کرانه دریای قلم است بدین فضیلت ذکر ایشان فرمود
نوا کرد و مملکت اسلام بر دیگر مملکتها فوئی دارد پنج زیادت دارد زیادت شده است از جنوب
و شمال و از حد و شرق قلمی کی از بحر محیط بردارد تا بعد چین و با چین و بعضی دیگر که هم از دریای محیط برخیزد
از زمین مغرب تا برین اندلس فدا و کتاب گویند که باقی مابعد و قیمت نهادیم و مخط این قیمت
از دریای چین برخیزد و زمین هند کند و در میان مملکت اسلام همچنین بر زمین مصر تا مغرب و بر آنج

از این قیمت در جانب شامست مردان در و سجد بوسند و بر خیزد و در ترش و سپیدی برایشان چو
تر شود و اقیهه های این جانب سرد بر باشند و آنج در حد جنوب تمام دارند بسیار گویند باشند و چند
کی در ترش و سیاهی برایشان غالب تر بود و آنج ازین جا با خط استوا نزدیک تر است مصل
بود و ازین پس تا حد اقلیم یا دیگر جهان کی مسافت میان هر یک معلوم کرد **و** مملکت سمانی
شرقی مملکت اسلام زمین هندوستان است و دریای بارس **و** غربی اسلام روم است
و ازین والان و سریر و خرو و روس و بلغار و مغالب و بهری از ترکستان **و** شمالی
مالک چین و آنج میان یونان از حد و ترکستان **و** جنوبی اسلام دریای بارس باشد **و**
مملکت هند شرقی این مملکت و بار اسلام و غربی و جنوبی آن دریای محیط **و** شمالی آن حد و
اعمال چین حکم آنکه با آنج میان ترکستان و دیار روم است از مصلاب و دیگر که و بهایشان از ملک
روم یاد کردیم **و** مملکت چین شرقی و شمالی آن دریای محیط است و جنوبی آن اسلام و هند
و غربی هم دریای محیط است **و** مملکت بارس شرقی آن بلاد اسلام و غربی و جنوبی آن بحر محیط
و با جی با جی و آنج بعد از ایشان هستند تا کرانه دریای مملکت چین هستند **و** زمین هند و
شرقی این ملک دریای بارس بود و غربی و جنوبی ولایت اسلام و شمالی دریای چین و با چین
مملکت برین جمله است کی یاد کردیم **و**

دگر دریاهای این دیار

برترترین دریا دریای بارس است و دریای روم و این رود دریا را یکدیگر کند و هر دو
از دریای محیط برخیزند و درازا و پهنای عظیمی است و در آخر دریای بارس زمین چمن تازی
قدوم و از قلم نام چین بر خط راست و سمت منزل باشد و از قلم آخراق برآید میان دو

را هست و از چون تا آخر اسلام در حد فغان نیست و اندر حد و ازین جا که تا بحین کی بایان
 اعمال محبت مسافت و و ما به راه باشد و اگر کسی خواهد که از قهرم سوی چمن و ما چمن رود مسافت
 برود و از کرد و چگونگی آن کی درین دریا کرد شمای بسیار است **هـ** و دریای روم از دریای محیط خزر
 تا بان فوج رسد کی میان مغرب و زمین اندر است تا بهر مای شام رسد و مقدار این مسافت هفت
 ماه باشد و این دریاست که در پایش تر از دریای پارس است و چون از دماغ این صحرای روانه شود
 امتدادی است که تا آخر این دریا بهر سانه و میان قهرم کی زمانه است میان دریای پارس و میان
 دریای روم بر راه فرما چهار مده باشد لیکن دریای روم از فغان کرد تا بهر تا رسد مسافت نیست
 و اندر حد باشد و در ساقهای مغرب تحصیل گفته اند است انجا بار لغتن حاجت نیست **هـ**
 و از مصر تا مغرب حد و شش ماه و حد باشد و از غایت زمین شرق تا آخر زمین مغرب و ب چهار
 مده باشد و از اقصای حد شمال تا اقصای حد جنوب از سواحل بحر محیط در ناید گرفت تا زمین با چنان
 و با چ و بر طایر متعاقب گردد و زمین لغت برون شود و متعاقب و لغت در زمین گذرد و از
 روم مسافت شصت مده باشد **هـ** و از زمین شام تا زمین مصری مده باشد و از انجا
 نویان برون شود و اندر کینه بسیار آید میان زمین سبلمان و رکنبار تا دریای محیط رسد این خط
 جنوب و شمال است و این خط است از مسافت این خط از ناحیه با چ و با لغت و زمین متعاقب
 چهل مده باشد و از زمین متعاقب تا روم و ناهد و دسام شصت مده دارند و از روم تا آخر دریای
 مقدار شش ماه و در طایر کونیه تا نویان رسند **هـ** و اما میان با چ و و دریای محیط در باب
 شمال میان بیابان و دیگر باره حد و دریای محیط هفتاد است و هیچ عمارت گفته اند و نیده اند کی نیست

آخر

سیان

و

آن و سیان کی بر کرانه دریای محیطت چند باشد زیرا کی محنت در آن بیابان رقص چید
 سخت باشد چنان کی محنت کرد و هیچ عمارت کردن و آنجا تمام ساقین و هر چمن در جانب جنوبی
 هیچ جانور نتواند بودن اگر کسی سخت که آنجا تمام نتواند کرد و اما میان چ و مغرب هفت ماه است
 زمین گرد است و دریای محیط کرد و دیگر در زمین چون طایفی است و دریای روم و دریای پارس این
 دریا بر خیزد **هـ** اما دریای خزر از این طبیعت و چنان است کی اگر کسی بخواهد این کرد از خزر کرد
 زمین و میان و طرستان و کرکان رسد و دریای باقی حد سیه ماه و یک روز و هر آن جا که بماند
 کی از رفته باشد چنانکه هیچ خزان نباشد الا روی کی بد دریای افستد و اما دریای خوارزم هم چنین
 در میان شهرهای رنجبار است و بر آن جانب زمین روم هیچجا نیست و دریای کی از راه کرمان
 بگمان کی بسیارند و کوچک از دریای محیط یعنی بر خیزد تا بظا بهر دریای متعاقب رسد و بر زمین روم
 گذرد و قسطنطنیه تا در بحر روم افتد و زمین روم از حد از دریای محیطت تا زمین طایفه کی باشد چنان
 راست بایشان کشند و قهرم و روم و اینها سراسر قسطنطنیه تا متعاقب **هـ** و روم حاضر از حد
 روم گیرند تا حد متعاقب و اما این تقسیم کی قهرم و جاتی و غیر هم در حد روم است بگمان
 کفر و دین و با دشمنی است لیکن زبانهاشان مختلف است و مملکت چین مقدار چهار ماه راه
 دراز است در سه ماه راه چنانا چون از دماغ صحرای دایه تا ولایت سلطانی از حد و ما و بر شهر با
 سه ماه راه است و چون از حد شرق در آید و خواهد که بحد مغرب برون شود و زمین نویان
 و زمین خزر و عر و بر طایر که یک تا بد با مقدار چهار ماه راه باشد و در مملکت چین زبانها
 مختلف است **هـ** و اما کرکان همه و لغت و خزر و یک و عر و لغت این همه درازان

نیم است و همه از یکدیگر **✽** و اما قطب مملکت جن را حمدان گویند چنان که مملکت دوم
را نسبت با قطبیده باشد و مملکت اسلام را نسبت با بغداد و مملکت هند ووشان را نسبت با قزوین
و زمین ترک جدا گانه است **✽** فاما زمین غرض و درین ایشان از خزر و تاتاریک و قزاق و غیره
و بلغار باشد و حدود مسلمانی از کرکان تا باراب باسچاب اما چون از دیار تاتاریک گذشت زمین
خزر چنان باشد در ناحیه شمال و ایشان در میان غرض و خزر و پشت مغلاب جای دارند **✽** و زمین
یا چچ بر ناحیه شمال است چون از روی مغلاب در آید و از حد تاتاریک و حدود زمین ایشان
و حد و ایشان فاصله ای داند **✽** و اما خزر یا جالیکا میان غرض و تاتاریک و در میان محیط و زمین خزر
باشد و زمین قریب در میان خزر و مملکت چین **✽** و اما مملکت چین در میان دریا و زمین خزر
تبت باشد و چین خود این نیست لیکن دیگر شهرهای کرکان را نسبت با آن کنند چنانکه مملکت
روم با قطبیده باز خوانند و همه مملکت اسلام با ایران فخر باز خوانند و آن زمین را نسبت و زمین
در آن و پشت مقدار دو ماه راه در دو ماه و بلغار شهری کوچک است و نواحی بسیارند از
و بدین سبب مشهور شدست که خزر مملکت است و روس قومی اند از نواحی بلغار و میان
بلغار و میان ایشان قومی کرکان از ترکستان منقطع شده اند و میان خزر و روم مقام ساخته
ایشان را بنحیه خوانند و آن جایگاه ایشان را نموده است در قدیم تغلب و گرفته اند و خزر نام
کردی از ایشان است فاما نام شهر آن گویند و این شهر نام آن روز باز آنندی آنجا نمیکند
و بدریای خرمی رود و این شهر قریب نایق می خازد اما جبالیکی آنرا فارس خوانند بخود
خزر و میگرد و روس و غیره **✽** و اما تبت میان ولایت چین و هند و سمان و درین

خرم و مهر و زمین باوس باشد و بهری در مملکت هند و بهری در مملکت چین و گویند کی بیانی
بازشاهی است از فرزندان تبع **۲** و اما جانب خوب از روی زمین و ولایت سیامان است
در انصافی مغرب بکرانه دریای محیط ولایتی باشد پس خوش رایج مملکت انصافی ندارد و یک
قد آن بادیای محیط دارد و قد دوم سیامانی کی برین مختصر نبوده **۳** و قد سوم سیامانی دارد
کی برین مصر نبوده و قد چهارم سیامانی دارد کی از کرمان آنجا جانور نباشد و چنین گویند کی در
و چنانی زمین ایشان مقدار هفتصد فرسنگ در هفتصد فرسنگ باشد و اما زمین تویان قدی زمین
مصر دارد و یکصد بار زمین مغرب و قد سیم بار زمین قجودار برابر قمر و قد چهارم سیامانی کی ققم
پس از این کی خط در آن سیامان تواند رفت **۴** و اما زمین حبه سوی دریای قمر باشد
و آن دریای بارس است و یکصد و سی و پنج بار دارد و یکصد و سی و بیانی کی سیان تویان و
دریای قمر است و سی و چهارم هر دو سوی تجم و سیامانی که تقسیم کی در تونان که شد و اما یک
در از زمین زمینهای سیامانست و هیچ مملکت نبوده مگر بر زمین حبه و دو آن سوی من باشد و
پس و کرمان تا برابری هندوستان **۵** و اما زمین هندوستان برابر زمین کرمان باشد و زمین
مقصوده و قد یک و دو ولایت سند تا قفقج رسد اما که بر زمین قبت باکره و مقدار چهار ماه راه
این در از برای ولایت هندوستان است و چنان از دریای بارس تا زمین قوج مقدار سه ماه راه
باشد **۶** و اما مملکت سلطانی را در از آن حد فراتر نرفته تا مغر اسان را که کوستان و عراق و فین
عرب ساحل من دارند مقدار پنج ماه راه **۷** و بنای سلطانی از کرانه ولایت ورم که نرفته تا شام
و حبره و عراق و بارس کرمان تا زمین مقصوده بکرانه دریای مقدار چهار ماه راه و قد سیم تا

زین اندلس در شمار درازی مسلمانان که قریب از آن سافت خندان باشند کی پنج یا دوازده قریب
 و اندر شرقی مغرب مسلمانان نیست و نه اندر غربی مغرب مسلمانان کی چون از زمین مصر بگذرند در حدود
 مغرب جنوبی آن میان اند و شمالی دریای روم اند زین روم و اگر کسی را بدی از خاندان زین اند
 طول مسلمانان سافت آن سید و دود و مدله باشد بکلم آن کی از اول فرغانه تا رود پنج نیست خط
 دارند و از چین تا عراق شست مدله و از عراق تا مصر چهار مدله و از آنجا تا آخر مغرب نزدیک صد
 باشد و مدله و درین کتاب اقیانوسیه ای مکتب اسلام تحصیل یاد کنیم چنان کی جایگاه هر اقلیت
 شود و درین شکل داد کیفیت اقیانوسیه ای چنان کی هست توانستیم و از ایران انحصار افاد کی جا
 هر اقلیم معلوم کرد و نواحی و پنج کرد بر کرد آن اقلیم است یاد کنیم و از آنجا که عرب کرد کی خانه
 و قبل مسلمانان آنجا است و زین عرب است و دریای بارس برین دیار سیکرد و عیار آن
 کی آب و جلیدیا بریزند و همچنان بر کجین کدیم تا عمان و از آنجا که بار کدیم بر سواحل حمیر و حضرت
 و عدن تا باطلین ریم آنجا که زمین جبار و دین تا غایت باشد و چون باین جای که رسیدیم
 عرب برین دریای سیري شود و آنجا که زبان است از دریای قلم خوانند از آنجا که
 اند و از آنجا که بطلات و قلم رسد و آنجا که سیري کرد و آنجا که در شرقی ولایت عرب است
 خوب و بهری از غربی آنجا که از آنجا که سیري شارسرستان قوم لوط رود و بحیره کندی و رانجی
 زغر اکونید و سوی قمار رسد از اعمال فلسطین و از رعایت و حوران و ثیمیه و غوطه و نواحی ملک
 از اعمال دمشق و قدر و سیمیه و این هر دو از اعمال مصر باشد آنجا که خاضره و بارس از اعمال
 فستقین آنجا که لغات رسد آنجا که لغات و ولایت عرب است تا برده و قریب و رجه و دایه

و عاند و حدیث و خیمت و انبار و کوفه آنجا که لغات و لغات بطایع رسد و از آنجا که دیار عرب
 بر نواحی کوفه و سره و سواد کوفه تا نجد و واسطه آنجا که آب لغات و در دجله اقلیت نزدیک واسطه لغات
 بکوه لغات رسد و لهره باشد و بطایع آنجا که تا باده حد دریای بارس و این دریای بارس مقدر
 چهار یک از دیار عرب برزند و آن حدود شرقی و جنوبی و ولایت عرب و بهری از حد غربی حسیم
 جمله اد دریای بارس است و پنج و حد غربی از دیار عرب برون از دریاست از آنجا که بارس
 شام است و پنج از بارس تا عبادان است از حد عراق است و مغرب یونان و ناحیه یونان
 بایان کی تیه بی اسرائیل کونید و این تیه اگر چه دیار عرب پوست است از دیار عرب باشد
 بلکه از حد و عاقده و زمین یونان بودست کی قیصیان باز خوانند و عرب آنجا که آب و صراکات
 ازین سبب آن بایان از ولایت عرب یاد نکردیم و کروی از برید و مصر بخبر و تمام قسده
 تا قیاس شد کی دیار خود دانند و ایشان را آب و چراگاه پدید آمدست و ما این خبر را در عرب
 نیاوردیم از آن کی بارس و دوست دریا نه نواحی باذان و میان بارس و روم خوانند
 و کروی از ایشان ترسانی گردیدند و بدین رویان در شدند و همه بر آن اتفاق کردند و آن
 بن رسید و بدین خبر و قنوق ازین زمین شام و دیار عرب هجرت کردند و بدین
 یاسه و پنج بان یونان و پوست است زمین بجزین و بادی عراق و بادی خبره و بادی شام
 پس کی شغل است بر تمامه و نجد و حوران و حمیر و حضرت و دیار صفا و عدن و دیگر نواحی
 پس چون از حد سر بردارند ناحیه یلم برون شود بر طایف و نجد و بدین یونان و بدین
 بارس و بدین شرف باشد و این کی یاد کردیم و بکلم باشد از دیار عرب و چون از

انچه معلومست و خبر قدامت ازمین حدود و جوارهای شهر است و بر کلبه و مسافین
 انچه یاد کنیم و در زمین عرب هیچ دیوار و دشت گشتی بران کارگرفته و مردانی است که
 از ناحیه دفره گویند باید بریزد و گشت و لیکن از شمار باید باشد و واکیری کی درین
 برین دیار باشد در پیش آن سدی بودی و بسیار آبها آنجا گرد آید و دجها و نزار عیان بود
 تا بان وقت کی گهران غمت کردند خدای تعالی اقی بر ایشان کماشت و هیچ آب در آن
 جای نماند جان که در فراق سکوی و جملات فیض و بین القری الی بارگنا قیامان آنجا
 کی گفت و فرقیانم کل غرق از نوبت باز آن آب باطل شد و مار و ذوا و جویها
 و چشمها و جاهها بسیار است و در دیار عرب آید از کوه خا ایم کرد و شهر که در میان کوهها
 و طول که مقدار و میل باشد و از حد جوی تا حد ثانی از جیاد تا حدیقان قدیم است و یک
 میل باشد و کعبه در میان شهر است در میان مسجد و در کعبه مقدار یک مرد بالا از زمی برداشته
 و در یک باره است و زمین خانه با در خانه برابر است و در خانه برابر قبه زفر است و مقام بود
 زفرم است مسجد کام و در پیش خانه جالکاهی است و جوار الا سود برین جالکاه است و
 طواف کرد خانه و کرد حجر کشند و دورکن از خانه باین حجر کشند مگر ارکن عراقی گویند و در
 رکن یانی و مسافیه الحاح بر پشت زفرم است و از مسافیه العباس گویند و دارانند
 در مسجد است موی غری و از پیش برای راه این در خانه راه مسجد است و این دارانند
 هیچ قریش بودی در جالکاه اکنون از راه مسجد گرفته اند و صفا جالکاهی است بندر که
 بوقیس میان صفا و کوه بوقیس و میان مسجد وادی است کی بازار کاهست و راه و اگر

بر صفا آید بر ابرج الا سود باشد و مسی میان صفا و مرو دنگی است از حد قیقان و برار کن
 عراقی باشد و کوه بوقیس بر کوه بر کوه شرف قیقان کوهی باشد بر غری کعبه و کوه بوقیس از
 بلند تر باشد و بزرگتر و کوهی که سکنای خانه ازمین کوه برداشته اند و منابر را که است و بان
 نبی و کوه میل باشد و نبی شعی است در ازمی آن قدر و میل باشد و بان کوه دارد و در میان
 بسیار است مسلمانان از هر شهری و مسجد خیف نزدیک میان نبی است سوی کعبه و حجره العقبه
 اخرت باشد موی که در حجره العقبه است نسبت حجره بان بلند از مسافت و حجره خیم و میان
 بالای مسجد خیف باشد موی که در فراق آنجا حاجت شب آنجا باشد و مار کشند چون از
 عرفات بروند و از فقه وادی غمر و زمین باشد و طبل غمر وادی باشد میان نبی و مرو فقه از
 مسافت و از مرو فقه و این جالکاهی از مازین گویند شعی باشد میان و کوه آخرش میان عرفات
 بود و جالکاهی رسد کی موقف امام آنجا باشد بره خص و دیوار نبی خانه نزدیک عرفه و آنجا
 مسجدی است کی امام نماز پیش بکند و آنجا مسجد است بعد العین بملکن که بر
 خوانند و عرفات از حرم است و لیکن از حد حرم باشد و مسافت حرم تا آنجا است کی از
 مازین گویند چون از عین بکند بر و ن حرم باشد و مسافت حرم کی مسجد عایشه رضی الله عنها
 معروف است از حرم است و در حرم مقدار ده میل باشد در عرض یکروزه راه و در کوه آب
 روان نباشد و نموده ام که چند ساخته بودند در کوه و در کوه آب جابجا خوردنی نباشد و در
 آنها آب جاده زفر است و از آن آب پوسته نموان خورد و در کوه که در نبی بار و تربت الارض
 بادیه و چون از حرم بگذرد آنجا آبها و چشمها و جابجا و وادیها بسیار است و در هر جابجا در خان

خدا باشد اندک مایه شوق و بیشتر کوی باشد بلند از آرمش و نه دلت توان دیدن و در
جایست از نه دلت بر نه آشنای تا شمع آفتاب بر شمع زوی و در نه دلت شمع الحرام است و
امام هاشم و ختن و غار با نداد ایجا کد دارد و ختیقه بیری در حل است و بیری در جرم و
کاوان رسول را علیه السلام ایجا کد از مسجد حرام باز داشتند و این موضع در تریز
علی باشد از خانه و نه بطول است از خانه و نه بر عرض برزا و بیاید ازین سبب از ایجا کد مسجد
گرفته را در زیادت باشد و دیدیم که از ایجا کد باشد در شورستانی است و ایجا کد
فرمایا باشد و آب گشت و دخت ایشان آب جاو باشد میانی گشت و بار و دار و مسجد
نزدیک میانه شهر بود و روضه بنابر علیه السلام در شرقی مسجد نهاده است نزدیک قبه و خانه
عینه و میان او و مصطفی مسجد کشاوی اندک مایه است و آن فرجه نیز هم قبه است و هیچ در نه
و نیز رسول صلی الله علیه و سلم ایجا کد است و نیز ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و آن نیز کی رسول
صلوات الله علیه بر آن خطبه کردی نمیری دیگر ساخته اند و از آن در میان گرفته در روضه درین
نبراست میان تره و مصطفی کی رسول صلی الله علیه و سلم نماز اعیان ایجا کردی و هیچ
لغزه خارج از دروازه قیام باشد در شرقی مدینه و قیام پرون از شهر است مقدار دو میل
قبه و قنای ایضا ایجا باشد یعنی ماند که در حد در شمالی مدینه باشد نزدیک از کد
کو بهار بر مسافت و فرسنگ و بدان نزدیک فرغما است اهل مدینه را وادی
القیق میان مدینه و میان فرج بود و میان فرج و مدینه چهار روزه راه باشد در جانب
و ایجا نیز و جامع بود و درین جای که و کرد بر کد مدینه ضیاع غراب فراوان است و غنای

وادی باشد از دروازه بر چهار میل و خوشترین آب این ناحیه جا بهای عقیق باشد شهر نامه
کمر از مدینه باشد و ایجا جو دان بسیار باشد و نه از شهر حاجزست و بر کمره دریای بار باشد
و ایجا قریطیان باشد و بهیجا بسیار است و قیلبا از نصر و در چهار سبب شهر نیست پس از کد
بزرگتر از نامه وادی القری در این میانه است و ایجا در حان غراب و چشمهای آب باشد
و جاره و خندیده است بر سه مد بر کمره دریا و از قبه کمرست و جده و قضا
نکه باشد بر دو مد بر کمره دریا با اذان و تجارت ایجا بر توبه و در چهار از کد شش
آبادان تر از آن نیست و تجارت ایشان با اعلی بار باشد طایف شهری که یک است خند
وادی القری و از ایجا نیز خرد و هوای طایف خوشست و کد میوه از ایجا دارند و ایجا کد
بر کد و دانست بی سعد و قابل خدیج ایجا تمام دارند و در همه حد و کد مسیح جایگاه ستر
تر از سران کوه باشد و در ایجا هیچ جای که نیست کی ایجا ایجا خند و کد ایجا کد و بایر سبب
طایف متدل باشد و جده و کد ایجا کد باشد از وادی القری یک روزه راه کی
شود جو دشت در میان کو بهما و خدای تعالی در حق ایشان سیکوید و شود الدین جاو
لغزه با الواد و آن کو بهار امانت خوانند و شود اندران سنگها خانه ساخته
جنان کی گفت و تخون من الحیال موتا فارین و چون از دورنگا کهنسند یک کد
یوسته نماید و چون ایجا روند هر کوی بدات خوش ایجا ده بود و کرد بر کد آن
پشهای رگیت کی بر شواری بر سر آن توان شدن و جاو شود علیه السلام ایجا است
کی در قران میاید لیس شرب و کلم شرب یوم معلوم و بولک جایگاهی باشد میان

مجر و میان سرخه شام بر چهار مرصه در نیم راه شام هفتی است و اینجا خندق آب و نخل
باشد و جایی است که از رسول علیه السلام باز خوانند و گویند که اصحاب ائمه که
شعب را علیه السلام با ایشان فرستاد خدای تعالی ازین جا بگذرد و شعبه از خندق
ایشان بود که از مدین بود و مدین بر کناره دریای فخرم است برابر بونوک بر شمس مرصه
و از بونوک بزرگتر است و آن جاده که موسی علیه السلام از آنجا آب کشید و گویند آن را
و از این جا که است خداوند کتاب گوید این جاده را دیدیم پوشیده اند و خانه بر پا
کرده و آب آن مردمان از خندق روان باشد و مدین نام آن قصبه است که شعبه از
ایشان بود و دیده را با ایشان باز خوانند خدا تعالی بگوید و ای مدین اقامت شعبه
خندق منزل نبی عامر است و از آنجا تا دریاد و سیل باشد و هم خندق بود و خندق در و گاه
نبی باشد و از خندق تا گوه طی دوروزه راه باشد و اینجا که آب و نخل باشد یعنی از
نبی طی آنجا مقام دارند و بجا خور برون شوند و جبهه هفتی باشد در آخر وادی ساره
و این وادی میان بطن مرو و خنقان باشد بدست جیب آن کس که بگذرد و وادی
این وادی دوروزه راه است و کسی که در میان این وادی باشد هیچ نخل نیند و بر پشت
این وادی وادی دیگر است آنرا سابه گویند و سه وادی دیگر آنجا است سابه و نخل بعد
و بعد نبی تیم را بوزی و در گوشه این بابان قحط بن زراعه را و فاقه رسید برادر جاب
بن زراعه و خیر زراعت و نخل بسیار دارد و خیر هفتی است با نخل و نخل و
نبی و آب و آنجا دغی هست بر علویان و عرض چهار کی کو چک باشد میان

مخ و مرود خیر و هم چهار کی کو چک است و فرمای آن جا که جاده هجر از خرم آن جا که
کو در رضوی نزدیک منبع باشد گوی بزرگ است در پشت و شعبه و وادی سابه
بسیار است و در خان بسیار دارد و گوی که ایشان را کیمانی خوانند جنس کونیک که ضعیف
رضی الله عنه آنجا میگویند و سنگ کار دارند و بزرگوارند و با فاقه بر بند و درین بر
میان رضوی و جنبه ناص دریا گوی باشد که ایشان را نخی خوانند و قوت مقصد
خانه به و باشد هم چون عرب بر آب و چراگاه کردند و تیر می انداختند و دان یک
منزل می باشد و از آنجا تا ابواکی بر غری را دهج باشد شش میل بود و در مس جعفران آنجا
مقام داشته و ایشان را بفرع و ساره خوشان بسیار باشد و میان ایشان و میان
حیثان کارزار و خون باشد تا اکنون کی قومی میان که ایشان را می حراب عرب گویند
بران و یارستولی کشند ایشان ضعیف شدند و تیا هفتی باشد از بونوک آبانی بر جبهه
بونوک خرماسان بادیه است و از آنجا تا مجده و شام سه روزه راه است و در عراق و
شام و بین آنجا که نبی نام کی آنجا آب و چراگاه باشد الا که وی از عرب کی آنجا که اگر
کرده اند و چرا خور دارند بکر میان غامه و بحرین و میان عمان بر سر شبت عبد القیس میان
است آب و جاده و چراگاه بیکس آنجا نرود و از قادیسیه تا شقوق در طول و عرض ناکرده
سماعه تا حد بادیه بصره فاعل نبی اسد مقام دارند چون از شقوق بگذرد و باز می باشد تا
سدن نقره بگذرد در طول و عرض و هم چنین از مس ده که کی آنرا جی طی گویند برار و آن
القری تا حد و غامه ایشان باشند و تا بحرین و از سدن گذشته بر جبهه مدینه دمازی

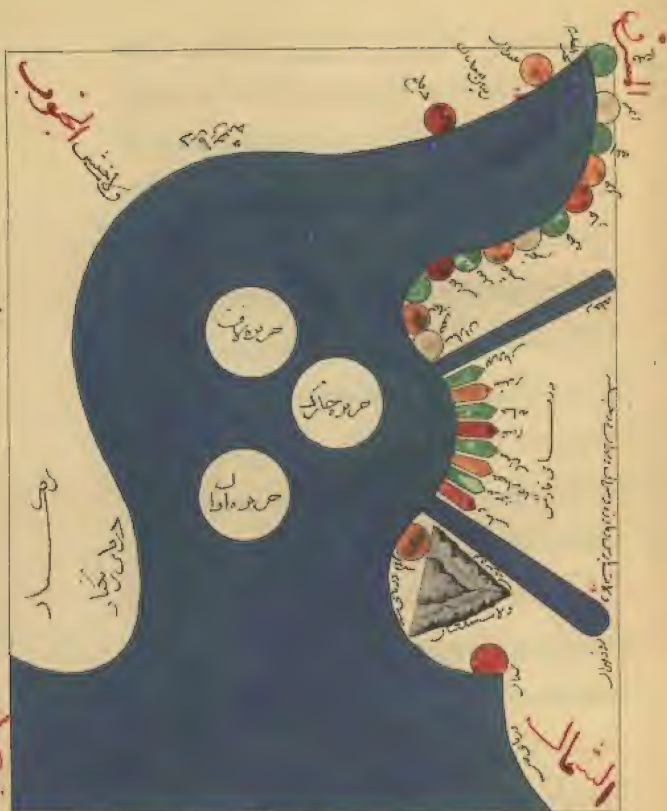
سیر باشد **۵** و بدست راست مدینه جنبه باشد میان کوه مدینه و انجاقانی باشد از
 بکران و ایک و از میان و از صفیان **۶** و اما نواحی که بر جانب شرق
 بنو طلال و بنو سعد و بنو خدیل دارند و جانب غربی مدینه و کوهی از بنی مضر و بنی نصر
 عرب انجاقام دارند و مشرقی نیم باشد تا بحجرین و مانند و از بنی انشان عبد القیس
۷ و اما بادیه خیره در بین جای کوهی از مدینه من انجاقام باشد و مشرقی کلید زمین و
 بن کوهی که انشان بنو الفلج خوانند با شکر مصری کنند و بنام در آمدند بر دگر کار
 مکتبی باشد و چون قصبه المکنه باشد و بر قد انشان است **۸** و بادیه ساه و
 در و ته انجدل تا عین العین و بریه انجاقام از بادیه خیره میان رقه و بالنس جنوب
 ان کس باشد که بنام رود **۹** و حصین زینبی است نزدیک فرات میان رقه و کبک
 و عرب حصین معروف است و بر و کار امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب رضوان الله
 علیه بیت المال انجاقام و اما بادیه شام بی قراره و تخم و جزام و بی و کوهی از بنی مضر
 و مضر انجاقام دارند **۱۰** یکی معروف است در حجاز رخت نرم جان کی بهی اران
 چون کردی باشد و بهنای آن رمل از حقوق تا جالطای که آنرا اخضر خوانند و در آنرا از
 جوی طی تا دریای آن یکی است تردد و نرم **۱۱** تمام کوههای است که غنی آن کوه
 در بای قفرم باشد جان کی بدیارسد و شرقی این کوهها بنا حیت سعه شوند تا
 حیران و شمالی آن کوه دو کله باز دارد و جنوبی آن نزدیک صنعاء رسیده و سیاه و کوهی
 تمامه را در دیار عرب صورت نگاشته ایم بلاد حیران آبادانی تمام دارد و کوهها و مزارع

و آبها و بر کوه عرب انجاقام باشد و حیران و جرش و دیار شحره و انجاقام درخت خربا باشد
 آبادان تراست و اویم حیران و جرش و طایف کند لیکن ستره سعه و خیز و بنای مازنگ
 و حیران بی انجاقام دارند و در بین مسیح شهری بر کوه و مازنگی تراصفه است و بنوا
 انجاقام سست جان کی مردم انجاقام بن در شان یک جای که تمام تواند ساختن و آباد
 بن انجاقام داشته اند و انجاقامی عظیم است کون خراب شده است و بی ترک مانده اند
 عدنان کونید قهر و شکاه شان بن بود است و در بین بنی ثنیب از آن بنده و انجاقام
 کوهی است بلند و استوار در مزارع و آب و گیاه آن رعم است و بر یک راه ندارد و
 شونده ام کی افزار و بیت و سنگ است و کچ کس از آن کوه بود تا بانیقت کی از بین
 فرعی باشد او را حیران الفضل نام بود و از انجاقام است **۱۲** نام کوهی باشد تحت استوا
 و در مزارع است و مردم کونید کی انجاقام است و کونید کی در میان یک ریزه
 یعنی یابند و عدن شهری است که کوه و کج آن کی فرضه کاست مشهور شد است
 انجاقام در مزارع باشد **۱۳** ولایت اباضیه ولایتی آبادان است و مزارعها و آبها
۱۴ جهرموت در شرقی عدن است نزدیک دریای و انجاقام بسیار باشد آنرا انجاقام
 خوانند شهری که کوه است ناحیتی بسیار دارد و کوه بود سیاه علیه السلام انجاقام است
 و در آن نزدیک جاهی است آنرا بر نبوت کونید مسیح کس تعمران جاده رسید است **۱۵**
 دیار حیره قصبه است کی از آن کوه کونید ولایتی خشک است و زبان ایشان دشوار و
 یافت و از انجاقام یک رو خیزند و کدر از انجاقام کونید از نواحی عمان است

غان در عمان بمیرد و بسیار باشد چون راه و موی و باقی که از تابانی می گویند
 زمین مانده و ششپای بزرگ انجاید و برگزیده دریا می یارند و سیح شمع است اما آن
 و توانگر تر از صحران و دریای است و گویند که اعمال آن سیح فرستاده
 و از اقوامی خارج داشتند که ایشان را شاه خوانند تا آنکه که میان ایشان و کروی از
 نبی ساسان اوی حرب افتاد و مردی از ایشان نام او محمد بن القاسم است می نزدیکی
 آمد و خود خواست متعهد مردی را با و می بفرستاد که گشت او بود و انجاید و غان شود
 و خطبه بنام متعهد کرد و آن قوم شتران با حیثیت شدند که از راه بروی خوانند و هنوز
 اند **۵** و غان ولایتی کرم سیر است و شتران که در نزدیکی آن جایگاه است
 که از دیار و راست انجاید که بایه و زمین صحرای زمین کروی از
 مقام دارند و همچنین شمع است **۵** و دیار صحران و شمع و کند و خولان در
 عرض دیار زمین است و انجاید کشته و بیا بیا است و میان نجدین و غان
 بیا بیا است و در و اب و چراگاه باشد و زمین بوزنه بسیار باشد و جان گردانید
 که مردمان با ایشان بر نیاید و ایشان را قهری باشد جان کی خیل را قهری است
 بیگوب گویند **۵** و شتران که درین غول باشد و از ایشان بسیار عجایب بگویند
 نخواسته که ذکر آن درین کتاب اند **ذکر مسافت دیار عرب**
 از عبادان تا بحرین با نرزد و مرده دارند و از بحرین تا عمان یک ماه راه **۵** و از
 عمان تا مکه یک ماه راه و از مکه تا حرم است یک ماه راه **۵** و از حرم تا مکه

بجای مرده و از ساحل قندهار تا جارسه مرده **۵** و از جارسه تا ابله است مرده **۵** و از
 کوفه تا بصره و از بصره تا عبادان و از عبادان تا حرم است مرده **۵** و از
 حرم تا دیار عرب **ذکر مسافت دیار عرب** و از کوفه تا مدینه سبت مرده دارند و از مدینه تا مکه
 ده مرده و راه راست از کوفه تا مکه نزدیک تر است مرده است مرده مرده چون مدین
 نقره رسد از راه مدینه میرود تا بعدن بی سلم بیرون آیند بذات عرق و از بصره
 به مدینه هر ده مرده باشد و بعدن نقره راه کوفه و بصره هم او فقه **۵** و از راه بحرین
 تا مدینه با نرزد و مرده دارند **۵** و از مکه تا مدینه سبت مرده باشد **۵** و از مکه
 تا مدینه سبت مرده **۵** و از فلسطین تا مدینه سبت مرده **۵** و از حرم تا مدینه بر ساحل
 دریاست مرده **۵** و راه مصر و راه مغرب سوی مدینه یکیت یکی از مکه با نرزد و راه
 یکی شود و از مکه تا حرم است و مردمان مصر و فلسطین را چون از مدینه گذر
 باشند و در راه است یکی مدینه شود و راه بدو شنب و پاره ده باشد در بادی که
 مروان انجاید است و از انجاید مدینه رسد و راه مرده و راهی دیگر بر ساحل دریاست
 بیرون آید و از انجاید راه اهل عراق و دمشق و فلسطین و مصر کی کرد و اکنون از بصره
 و مکه کسی نرزد و دیگر را چهار روز **۵** و از مدین تا مکه یک ماه راه دارند و انجاید و راه
 هست یکی بر ساحل دریاست و در تر است و دیگر سوی صحرای صحرای حرم است و از
 بروش آید تا مکه رسد **۵** و راهی دیگر هست بر بادی و تها و آن ازین دورا نرزد
 تر است لیکن بر قبایل عرب باید گذشتن کسانی با آن راه روند که ایشان دارند **۵** و

مردمان خضرویت و قهر از انبیا می ولایت خود را به او رساندگی میان عدن و طست
و از ایشان تا باین جاده حیت مهذب باشد و جانی نیست که بخواهد مراد **ت** راه عمان را
سخت دشوار و بیابانی صعبت و دران راه ابادانی کم باشد و از راه دریا بخجده بروانند
و اگر بر ساحل دریا از مهره و خضرویت راه عدن راه دور باشد و از عمان بخجین راهی و طست
و انجا عرب نشینند و از جرجین بعمان راهی دشوار است کس با نوزده دگر برادر یا و انصهره تا بحر شمر شود
و از در میان قبایل عرب باید نقش ابادانست یکسر مختص **این است مجموع راه**
تکی درین دیار است اکنون یاد کنیم بعد از ذکر ولایت شرح دریای فارس
بحکم آن که این دریایار عبارتست که در ولایت اسلام است کی اندر یار بعد و در آن
و شکل از اوصاف کنیم و هر چه بیان شوند باز که هم و آغاز از قدیم کنیم و جانب شرقی یاد کنیم که هم و
و یار عربی که در جانب کی یاد کردیم همانا که بنیاد و جدا کنیم تا ساحل بر جای رومیان و جانب
پارس شود پس از اینجمله تا ساحل عربی از پس کرمانست تا بویل و تا ساحل بوسان و آن سرحد
و بوسان از حد کشمیری شود و انگاه تا ساحل هند و بوسان تا سیم تا ساحل قبا که پارس چین و هم
از جانب غربی نام دریایار ساحل یا میانهای از دود و در بوسان راه سوی سیانیای که گندم و در آن
انجاست تا شهری رسد بر کرانه دریای میل که از اعیان راه خوانند انگاه سوی شبه بران شود و برابر که در
تا برادر عدن رسد انگاه چون انجمن کشند و بپوشان بوسان رسد تا از انجا بپوشان بخجده شود و انجا انگاه
ترو بر کرانه و انگاه دریا از انجا بر انجمن است که در دود و غایت اندر یا انجاست انگاه
برجیای دریایار و راه و اقلیم است که مکتوبه تا برابر زمین چین **صورت بحر فارس**



صورت اندر ریختن است و جد و دان با ذکر دیم و هر پنج حاجت اندازد و دو هزار بار
و غیر حمد یا ذکر نعمت الله یا الفاتحه ازین دریا اندو و قلم است تا آنجا که برابر من آرا قلم
خواند و مسافت آن صد اری مسافت است و در آن و بنای دریا آن جایگاه در شب باز کرده اند
افقاده شک نشود یا خیال شود که ازین جانب آن جانب که خواندند تا آنجا که تقییم رسد آنجا
بر جانب دیگر باز کرده و درای قلم خون و اوی است و در آن کوچه های بسیار است و در آب و راه
دریا مسافت کی بخواند باز رفت و در آن دریا باز کرده و آن کی که چهار روز در آب می خیزد و آن
اقرار میکنند جواب صافی باشد که توان دیدن انان شب انداخته اند که در میان قلم و الله
جایگاهی است که از آن ران گویند و مسیح جایگاه در دریا باز در آن نیست بجا که آنجا که در
دریش می خیزد چون باز بر سر آن گویند و آید به وقت شود و دریا را گویند و دیگر دریا و هر دو باز
یکدیگر آید و برابر یکدیگر شوند و در آنجا که در آب است از آن کوچه های برون تواند آمدن آن
انقلاب آن دو باز و چون باز خوب اندک یا بخیل من نشو کی آنجا توان رسیدن در کجاست
آید است که هر کسی باس جایگاه رسید و در کدوب افق و خبر در کار باشد بعد از آن که در
نویسه شده بودند و او که تر شده با می خیزد باید و در کشته سنگ است و سر بر آرد و یک تن را
و روز دیگر هم بان وقت باز آید و دیگری را گرفت و بر عادت هر روز میاید و یک تن می پرد
میان ایشان مردی خردمند بود آن جماعت گفت آگاه باشید که ما ازین جایگاه که روی
برون شدن نیست و لا محاله ملک خوابیم شدن و دشمنه پدید آید دست کی هر روز را
بکی ریاید من شمارا جاده سازم اگر فرمان من کنید همه خرسندند گفت اتفاقا گفتید

کی گشتن جایگ شود و دیگران رفائی بماند بگفت من خوشتر از ادا کردم و برین قورداوندان
مردمان هر چه در کنی از بر خرم بود و با در دوستی حکم با خند و بر میان آخر استند و روی آن بخت
و بر کار کنشی نبهاده روز دیگر مای بیاد آن شخص را بگوید و سر سرش درشت استوار کرد و بدو
شخص را بگوید و قوت مای گشتی روان شد تا از آن کرداب برون آمدند و با منی رسیدند سر
بیرینند و از آن کرداب باری حلیت خلاص یافتند و مقدر درازی این کرداب قرب سبیل
باشد بقیاس و این آن جایگاهی است کی فرعون دروغ غرق شد و نیز دیکه تاران جایگاهی
کی آنرا جبالا کونید پوسته موج نریند و بماند مای با موع می آمد و آن جایگاهی نوح
چون با صبا آمد و آن جایگرمی مغرب نریند و چون با ذو یو رای سو می شرق نریند و در
اقبه مای بسیار باشد که کونند و چون برابر بطین المین رسیدن از ادای عدن خوانند از عدن
بگذرد و اگر دریای رنگ نماند و رنگبار تا آنکه که برابر عمان رسید و سوی بارس آمد و آنجا
فرق بهیاست چنین کونید کی بهیای دریا را آنجا بماند تا آنجا بخت فرسنگ باشد و اسبانی
سیاه و نارنگ باشد هیچ خبر در آن آب توان دید و نیز یک عدن معدن مروارید باشد
از آنجا خبر و بعد آن از عمان برو تا آنجا کی از عدن و اسلام بگذرد این دریا و بر سر
رسد دریای بارس خوانند و سخت فرغ بهیاست و درین ریاضت بسیار است و کانی
سخت و شوار و زهر سخت تر است که خباب و زهر است و آن جایگاه را هور جابا
جای خوف باشد گشتن از آنجا کم بسیار است که در چون دریا شود و جایگاهی هست کی آنرا
خبات کونید از آنجا و آن نامها شتر شل باشد آب و جلدر را در روز و آت کش شود

و کشتی را فخر و باد و درین جای که جو بهادر و برده اند و بر آن بنایی ساخته و دیده گاهی نشانی
اندکی فخر را بخاشید و شب آتش کند تا از دیواره بوی بازماند و بداند که مدخل و جایگاه
است و جایگاهی خوبت چون کشتی انجارد ترسند که بشکند از تنگ آب و بر آب
انجاریک جایی مستکی از خاک را خوانند و انجاردن مروارید باشد اندک یا مروارید
لیکن این مروارید قیمت افزون آرد و گفته اند که در تمام این معدن یافتند و همان
سند سب درین دریامعدن مروارید است و جز در دریای بارس مسیح جانی معدن
نفته اند و این دریارند و جز باشد در شبان روزی و در باران قد قدم تا حد جری خندان
کی رسد و دریای مغرب و دریای روم و بحر و دریارند و جز نیست جز این دریای بارس را
این جهان است که آب مقدار در کربلا لایق و باز هم باشد از تخمین بار شود و در
بطین اندر باری نسبت آن خاصه بارس کردیم جز هست لاف و اوایل و خاک را
غیر آن از جزئی نماند که در آن مردم باشد و آب خوش و کثرت و زری و جبار و اجنه
دریاست در حد و مسلمان و آنجا بر ساحل اندر ریاست یا دکنیم خان کی تخت از قدم
و نمایان شرح دهیم قدم بر کناره دریاست و این دریای انجاسری شود و این جای که در آخر بنا
اندر ریاست و آنجا هیچ کس و زری و درخت و آب نباشد لیکن از جایهای دور در است
و آبادان است بان کی فرضه صحر و شاست و هر چه بنام آورند از انجاسری باشند و باشند
و صحر از انجاسری زمین برند و میان سواحل این دریای میان صحره جلد باشد انکار کرد ریاست
انجاسری شهر و دیده نباشد الا یک جای که قومی مایه گران تمام دارند و انجاسری خرم باشد تا تبار

و حیلات رسد و بر برگه طور نماید و این شهری که یک باشد آبادان اندک مایه
ورزی دارد و انجاسری آبادان باشد اما که صید روز نشین بر ایشان حرام شد و خدا تعالی ایشان را
مسح کرد و جزیه گردانید و اما مدین و آنجا بر یوزد و دیده همین تاغان و بحرین تا عباد
همه را ذکر کردیم در دیار عرب و اما عبادان صحرای است که کجک آبادان بر گرانده و باو آید
انجاسری و این و آن بنامی است که در آن باستان بود و یکی کی در دوان دریا را نگاشته و
انجاسری است این کار را کردی ترصد باشد انکار و جلگه دارد و بر ساحل دریای مایه رویان رسد
بارس درین مسافت جایگاهش آید که بدان توان گذشت و در آب و سبب است که آبهای
به درق گردانید و حصن مهدی همان انجاسری و دریای رویان و این دریای رویان
شهری که کجک است آبادان و فرضه ارغان باشد و آنجا میان یوزد و دریای بارس و بعضی از
انکاره میسر رسد و سینه بزرگ تر از این رویان است و آن جای که فرضه سید بارس است و آنجا
ساحل دریای مجسم شد و این زبان میان ختانه و مجسم باشد و انجاسری را و در میان باشد و جاک
کرم بر انکاره از انجاسری رسد و اندر بارس فرضه بزرگ است شهری بزرگ است از عبادان
شهری بارس و انجاسری و کثرت و زری نباشد و آب آرد و بر بند و از انجاسری در آن ساحل
جای که مایه است کی کوها و بیابانها پیش آید انجاسری رسد کی از احصان این عمارت کونیه صحن
استوار است و در همه دیار بارس استوار تر و آبادان تر از آن صحن نیست و کونیه که در
خداوند این صحن را در قرآن یاد کرد دست انجاسری میگوید و کان و را هم مایه که در غلغله
عصبا و از انجاسری روز و آن فرضه کرمانست شهری آباد است و نخی بسیار دارد و سخت

کرم سیرت انگاه از آنجا میل رسد و آن شهری آباد است باز گمان آنجا کرد ایند و این
 جایکه قندهارین سید است و زمین سده منصور است و ولایت طلیان و اینج
 یونند و تا قبل انگاه باصل هندوستان یونند و تا باصل قند رسد انگاه باصل چین و تا باصل
 و از آنجا کس گذرد و چون از قندم از جانب غربی اندر بایکیند بیابانی خشک پیش آید تا
 ناحیت حیدر و مردمان بجهانهای موی کارند و از حش سیاه تر باشد مانند عرب و اینجاکه
 و شهر و کثرت و زری باشد چرا که این و از شهرهای حش و از مصر و زمین یونان آنجا برند و زمین
 ایشان با حش و زمین قند و زمین مصر معدن تر باشد و این معدن از زر و یک سو
 مصر نیز و تا حش بر کرانه دریای افراسیاب کونید مقدار دود و درین معدن جایگاه
 هست که از آنجا قند کونید مردمان آنجا جمع شوند یعنی نامونس و یک و اصول این معدن
 بمصر افتد و آن معدن در است که در هیچ سیم نیست و نتیجه قوی باشد که حش رسد
 و جزیری که چشم ایشان نویسد آنکه زمین حش بوند و ایشان مصریان اند و هر یک
 باشد سیاه چرده و ایشان با کس نیایند و در اصل اندر با چون برابر عدل رسد آنجا سیر
 و پوست یک و دیگر بوتهای رنگین و خمر و سبکی مین آرند و هر بهار آنجا خمر و با سکن
 بحسب باشند و جایگاهی هست بر کرانه دریای افراسیاب خوانند و قصه کاه ایشانست که
 مین و حش بگذرد انگاه میان یونان بوند و یونان نصرانی اند و ولایت ایشان قزاق
 از حش است و عمارت تتر و یک مصریان ناحیت ایشان گذرد و از آنجا بزرگوار
 و از آن پس توان رفت انگاه این دریا زمین نیکان رسد برابر عدل انگاه از حد و سکن

ط

گذرد و در حد و ایشان شود و رنگبار و لایح خشک باشد اندک عمارت و کثرت و زری کس
 و بعضی مین چنین رسانیده اند که در بعضی از ولایت رنگار مردمان سپید باشند و اینج
 رنگار از حد و قوت و پوشش از جامی دیگر آرند و نه جای باشد که از آنجا شاعی زیاد خیزد
 و مردم رنگار از حد و تهری و دانشی باشد و همه مردمان یک نیت باشند اما توانا و زور
 ناک باشند و اندک علم با الصواب و اما دیار غرب بردارای دریای روم نهان
 است و آن دو نیمه باشد یک نیمه بر شرقی و یک نیمه بر جانب غربی و اما شرقی بر حد و
 فرقیه و تاهرت و طنج و موس و زرد و اینج در دیار است اقصاف این باشد و اما غربی
 این دریا ولایت اندلس است و از آنجا در صورت کشایدیم و اما جانب شرقی این
 حد مصر است و حد و اسکندریه از حد دریای روم و دیدار و احاطت بگذر دمارین یونان
 و غربی آنجا یک بحر محیط باشد و شمالی دریای روم و از حد و مصر بردار تا بطر ابله سیر رسد
 انگاه بمقدیه انگاه مونس رسد و بطر قوتیس و جزیره بنی رنجی و باکو و بصیره و تار بل و ک
 اقصی و همچنین تا بیابانی کران پس هیچ عمارت نیست و جنوبی این جای که یکی است از آن
 محیط از بن بجله سیکند نامزد رسد و بر سر است و احاطت بگذر از زمین مصر و اما
 از کرانه دریای محیط بر خیزد تا شهر جالقیان تا جایگاهی که آنرا سیرین کونید ناحیتیه ماسینه
 آنکه بدو و اید پس بجزیره کی از انکه طارقی کونید آنکه صالیه و آنجا از انگاه بشهر رسد و پس

صورة دیار المغرب



بلند آنکه بطول سه و شان پس بخافسان پیوندد ولایت فرنگ سوی دریای سوی مغرب
بیار هخمس الخا دیار کبکس الخا دیار جافان بابر یا پیوندد اما بر قشقرکی میان
است خرد و نه بزرگ و نایق ابدا و آن دار کرد و کردوان هر سوی بادیست کی کردی بر
بریان انجا مقام دارند و هر سال خانی از خراسان خدائی تا وقت آن کی عبدالله بر مغرب
شد و خاندان مصر از آنجا برانده و اما اطرا پس مغرب از اعمال انقضیست و شهری
است کی از سنگ خارایا کرده اند بر ساحل دریای روم و جالکیهای سخت استوار است و پشت
به مدینه شهری که کجاست عبدالله بنکارد و است الخا دیار مغرب با تغلب و خوف
و ناس و نهاده برکنار رویاست و عبدالله تغلب از قیروان با نجاتیول کرد و از قیروان تا
انجا که دوازده راد باشد و پس شهری باشد بزرگ استوار باشد و درزی بسیار و خرد
اند پس باشد از انجا که دوازده فراتران در حد و مغرب شهری فرنگ باشد و غیره شهرکی
کجاست و انجا و بسیار باشد و کزدم کشنده خیزد انجا چون کزدم کی شهرش باشد و انجا
در میان دیاسدن مرجان باشد و هیچ جالکها و دیگر دوازده روی زمین مرجان خیزد کمر انجا
جزیره بنی ربی شهری باشد ابدا و کوهی از بر انجا مقام دارند و بنیاست ابدا و آن
پر نعمت باشد و با کور شهری بزرگ است بزرگانه در انجا سوی حجاب که زنده شهری
و استوار و بصیر شهری بزرگ و فراخ و پر نعمت در برابر جزیره باشد کی از جبل طارق باز
خوانند و میان او میان جزیره بنیاست دریا باشد و دوازده فرسنگ و از مدینه شهری بزرگ
است برکنار دریای بصیر و از مدینه از قدیم خیزد دارند و سوی اقصی ولایت عظیم است پر

قومی برپایان انجا باشد ^۱ طبع ولایتی فراوان است در شهرها و دیارها و بیابانها و دریاها و
بربر و قصبه و ایلات را فاس گویند و محلی فاطمی آنجا مقام دارد و عبد الله فاطمی هنوز از آنجا
بود تا این غایت با کور و جزیره بنی رجب که با کور دیم و چند یار و شهر و دیه نزد یک تاهرت علی باشد
و قصبه را نام تاهرت شهری بزرگ و آبادان و پر نعمت و آب و کشت و زنی و قومی بران غالب
شده اند که ایشان را باغبان گویند ^۲ و همواره شهری میان باشد از حد و تاهرت و تاهرت و تاهرت
توان شدن الا در میان و یک دشوار و این شهر معدن زر و نرد یکسان در میان معدن و
سیان و زمین رود این شهر است و کوهستانی از قصبه معدن صافی تر و بسیار از این معدن
لیکن بزرگ و الوت و راد آن تحت شوار است و کوهی که ولایت تاهرت و قصبه است
الاست کی بنام و محل در دیوار تاهرت باشد ^۳ و طبع شهری بزرگ و آبادان باشد میان
تاهرت و قروان و مردم آنجا قبیله اند از برایشان را که گویند و عبد الله ایشان بزرگ است
و ابو عبد الله الحسب که داعی عبد الله بود میان ایشان مقام داشت و ایشان را دعوت میکرد
^۴ و قروان بزرگ و تاهرت شهری است در زمین تاهرت که شست و قطعه در اندلس که آن خطیر است
^۵ و لاه تاهرت بهر تاهرت و آن مقام داشتند و با کوه الی اغلب بودند است تا آنکه کی وقت
زوال ملک ایشان بود و ابو عبد الله الحسب بر آن آمد و دعوت کرد و از آن پس عبد الله آنجا
داشت تا آنکه کی بر کاره دریا بنی ساخت و تخیل کرد ^۶ و زوید در حد تاهرت شهری میان است
تاهرت بسیار دانه و نیک و ولایت میان است زمین میان نیزی فراخ است لیکن خشک است
و در کوههای ایشان هر صودی که در ولایت اسلام هست باشد لیکن ایشان از آن نهند و

سیوهای دیگر و بنا به استی غرای خوش از آن مانده و میانان کی اقتصد غیر از نوبی و حتی و
نکی و نکی و سیوهای ایشان سیاه تر و صافی تر از سیاهی این قوم باشد که با کور دیم از آنجا
و در ولایت میانان سیو و ولایت فراخ تر از اقلیم ایشان نیست و برکناره دریای محیط باشند آنجا
جنوبی و جانب شمالی ایشان سوی میانان باشد که سوی میانان محقره از برشت و از آن میانان
نزدیک زمین نوبیان که سوی میانان کی برکنار شد و جزیری که ایشان اقله از روی مغرب اند که
کی از دیگر اقلیمها آنجا دشواری توان رسیدن نیست هیچ حاجت نیست به شاختن آن از جایها و قایلیم
کی بر جانب شرقی این دریا است از حد و مغرب ^۱ که کوهن جانب غربی این دریا از حد و مغرب
اعا کونیم ^۲ و اندلس ولایتی فراخ است و شهرهای بسیار و آبادان و قصبه آن را قطعه گویند و
میان ولایت و دریای محیط برکنار اندلس باشد که دریای روم از ذکر جانب بر میگردد
تا زمین قریب از شهر سیرین باشد تا حینه و اشلیه و مدونه و ماله و بجانه تا ولایت
تا دیار لیه تا طروش کی باز زمین شهری است که بر کاره دریا است آنجا از جانب دریای تاهرت
و از جانب خشک و ولایت طبرستان و آن ولایت کوهی نصرا نیانست ^۳ که ولایت بکون
رند بهر نصرا نیان باشد که باقیان میوند و هم تر میان اند و اندلس را و حد است
بکافرتان میوند و کی بدریا و این شهرهای برکناره دریای که در همه شهرهای بزرگ و آبادان
ند و اندلس در دست بنی امیه است و عباسیان از آنجا نور گرفته اند و عبد الله برشان
دست یافت در آنوقت کی زوال دولت بنی مروان بود ^۴ کی از بنی امیه کی در املو
سوی جزیره جبل طارق گذشت و ایشان را غلبه کرد و هنوز در دست امویانست ^۵ و شهر

مشهور در اندلس است چار طلیطله سیریه بر حصه لارده وادی انجارد
 بر خالده و ربه حان لارده ماهر عافی لیل فرموده مورده اسبکی
 همه شهرهای بزرگ است و شهر تانان سنگ است از بناهای جا بهیت هیچ شهر حدیث نیست
 محله در ولای که میان نزدیک باشد و سیرن کی بر کناره دریای محیط است کی انجا غرقه
 و بدر برای محیط و دریای روم هیچ جا که دیگر نشاند غیر مکر سیرن خداوند کس که
 در اوقات کی من شبام بودم بواسطه دریای روم خبری افتاده بود عجیب و ران پس شنودم
 کی سیرن در سالی که اقله و ان خبری است از دیار آید سالی که بار و ران می باشد چون
 نیکو خوشن را بان سکه کی در میان دریاست بر ناله و نری از وجد شود مردمان سیرن را
 میانه بر دارند و جامه با فندانه خرو خرو می خندون کرده با دشمنان اندلس از غرور دارند و کله
 کی برون آید و جامه از ان پیش از هزار دیار قهیم آید ماله شهر کی است دروغ نبیند
 کی بوست او شمشیر کند از انجا خیزد و خیزد جیل طارق که اندلس از انجا شود و اول
 است و جیل طارق که ای باد است و استوار و دیما دارد و آخرین گذر کا هست از اندلس
 طلیطله شهریت بر سر کوهی بلند است که خارا ناکرده و بر صاف مشه و کرد بر کرد آن تخت کوهست
 و سکون و استوار و کرد بر کرد آن رودی بزرگ روانست خند و جلد باشد نام این رود ماحه کوه
 از شهر خرد کی آسمان خورده و آن ناصیت اندکی بنام خوانند و ربه نایمی است غلط هوا
 قصه از اراده خواند عمرن خصمیه کی سوی نی اند از انجا بود قصه ای که نایمی استوار و
 قصه از عافی گویند و ربه شهری بزرگ بود خراب شد به حسب کی بیان اعلی این شهر عافی

وادی

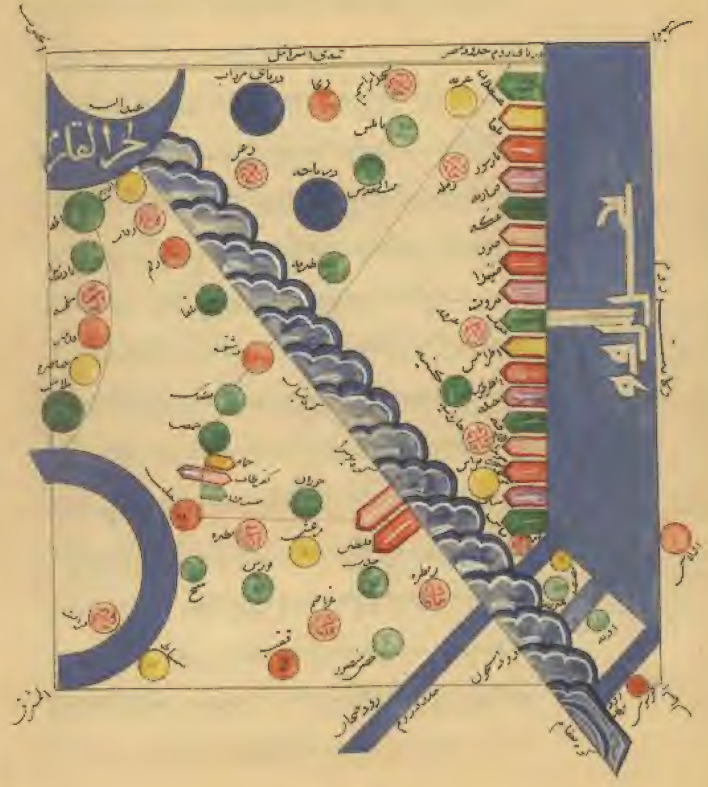
و دو کرده شد یک کرد از جالقان مد خوانند میانه و شهر خراب کردند بار
 و طلیطله و پاره شهر بزرگ اند در اندلس بی امیر را انجا هیچ عامل نباشد الا ان کی خطبه
 ایشان کنند سیرن نایمی است قصه از انجا که کوه قمر نای جالقان بارده و ربه وادی
 انجارد طلیطله و شهر جالقان سوی اندلس از انجا عبور خوانند و باد شاه جالقان در شهر
 باشد کی از انجا کوه و از دیار سلمانی و درست و در اصفاف کافوی بر جانب اندلس
 هیچ کوه و قله از قمر نباشد و باد شاه ایشان را فراد خوانند و از قمر سوی سلمانی
 می اند و دیگر اصفاف کافون پیش از ایشان حکم آن کی دریا نایم است و ایشان را با دیگر
 کافون جنگ و خون باشد و جالقان که از انجا نایم است و هم میانه و از همه اند ترخمی نای
 ایشان را سکون خوانند و ایشان مردانه تر باشند و بزرگ سکون از شهر اندلس این جا که
 باشد سر حصه و طلیطله لارده و میان ایشان کوهی تر میان باشد کی ایشان را عجب کس خوانند
 مردمانی بد باشند و انچه هم میان قمر میان سکون باشند و مردمان بزرگ در اندلس
 معین باشند و گویند که ربه را بر بر خوانند و دیگر کرده را بر انس و قمر و کاه و هوا
 و مد و از بر برند و در اندلس باشد و کاه و ربار و مصود و عید و ضیاع از بر انس باشد
 از ربار و وطن ناصیت تا بهرت است و کاه ناصیت طلیطله باشد و دیگر بر بیان
 که از بر انس اند در زمین مغرب بر جانب شرقی دریای روم و قمر و کاه از اندلس است
 میان جالقان و میان قطله باشد و انجا هواره و مد و ایشان مکانان سیریه اند و کوه
 سیریه جزیره است بزرگ از دیگر جزایر و در اندلس معادن زرد و سیریه است نایم

انسان باشد و فوق بان نیز بکشد و از قاع محراب فادان یاد باشد از زمین و آسمان و سجد
سجده از جانب اندک و نیز کنان پیش جبهه و کبر که هیچ ضاعت ندارد و هر یاد را بیشتر
بیاورد و اسرار و غنی و غفر و در و است و کنین و سر و هر در و سحر

四

四

صورت دیار اشام



غلی و یار شام و یار روم و شرقی آن باید از انداخت و از اوقات تا آخر روم و شمالی شام بلاد است
 و جنوبی حد مصر و تنجی اسرائیل و یک حد با مصر دارد و باروم و جنوبی بطریق و غرض و باروم
 و کینه و عین و روم و صحیفه و اند و طربوس و و پنج سوی شرق و غرب در دست
 کی یاد کردیم در صورت شام و دیگر کران حاجت باشد و شعر و اشعار اضافت کردم بهی روم
 شام و اند و بهی روم و فرید و در حساب شام باشد یکم هر چه یک نیمه فرات است اشام
 بود و از عطیه تا مرعش و نور فرید و کونیک مردان جزیره انجاقیم باشد و کوره شامست و باشد
 فیضین شکر شام و نور فرید و جبل الکلام است و آن فاضل ترین شهر است و کوه کلام و است
 فرنگ در ولایت رومست و در اسلام میان مرعش و بار و تید و عین و زید تا ارلا و قید کرد و کلام
 خوانند انگاه کوه بهر او سون کونید تا بهی روم و در انجا در حد شام کوه لبنان خوانند تا انگاه کی
 بدریای قلم روم رسد و حد فطین بر جانب و در در راه باشد از جانبی که از آن فرج خوانند
 نور و بهر حد و فطین و سیمین از انجا تا ارکاد و در در راه بود و دیار قوم کوه و کوهی که شاه انجا
 باشد بهر در اعمال ابله دارند و دیار قوم کوه و کوهی که در میان و طربوس بهر در انجا کونید از انگاه
 در میان و کوه است و از زمین شام فرود است و بهی اران در اصل اردن باشد و بهی در فطین
 آب فطین از آب باران بود و کشت و زنت آب باشد که تا بهی که انجا آب روان بود و فطین
 جید و ولایت شامست و بزرگتر شهری رملات و بیت المقدس هم برابر رمل بود و بیت المقدس
 شهریت بلند بود و انجا مسجدی است که در همه سالی مسجدی اران بزرگتر است و انجا مسجدی است
 چون دکانی در میان سب برین مسجدی است و تخت بلند است و از فضا صخره از زمین تا سید مر

مغرب

باشد و در آنجا به نزدیک است و در آنجا که باشد و بر زبان درو باشد و در آنجا که باشد
 آب روان باشد که چشمهای کی بکشت رسد و از نه در ولایت فطین بر نعمت ترست و محراب
 واه و علی السلام آنجا است و آن بنای قدیم است ارتفاع آن قریب آنجا که باشد و از سنگ ساخته
 و بنای آن چندی گزیده و بر سر آن بنایی است چون حجره و آن محراب است و چون از راه آنجا رود
 این محراب بر آید و در محرابیت المقدس بر بنیامیری را محرابی معروف است و از آنجا که
 است بر کناره دریای روم و در آن محرابیت مقدس بنای شده و محرابی بنای شده است
 سید شهرت کی بر سر در آن آنجا بنای شده بر کناره دریای روم و در آنجا که باشد و از سنگ ساخته
 و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 خوانده نموده و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 عبد العزیز آنجا بنای شده و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 از آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 بدو و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 علیه السلام گویند و باس شهری است بر کناره قزاق و قزاق اهل شاست پنج شهر است
 بیانی است آن را آب باران بود و آن نزدیک مسجد شهری باشد که یک و آنجا قظه است
 سنگ از قظه و پنجه خواند در سلسله ای پنج و آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 میطیه شهری بزرگ است و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد

و

بودن یک ملک گریست و از آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 حصن منصور حصان کی است که شش باب باران بود و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 بر ساحل دریای روم که یک و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 نخل و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 حصن است بر ساحل دریای روم که یک و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 عبد العزیز بزرگ است و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 است نخل و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 یافت و گرفت و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 سنگ و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 مسافت چهار فرسنگ و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 روم آید و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 آبادان و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 ساخته اند و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد
 در طرموس اند و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد و در آنجا که باشد



از یک جانب ایستاده شود بان جای بازخیزد چنان که رومیان در شش باشند و مسلمانان بر شش
 و از یک طرف ایستاده شود رومیان را بر یکا در ده بار و ستاد مردم بسیار دارد و از آنجا هیچ نموده
 و استلین شور باشد و از آنجا قطع شده خوانند و بر این صحنه کشیده اند تا هیچ نشانی از آنجا نماند
 دریا و خیره و در دریای روم افتد و بر جانب روم ساحل است که از ساحل اماس و رومیه
 شود ای بزرگ و بسیار روکش و در بنای و افروخته و این دو شهر اماس و رومیه نزدیک دیات
 نصرانیان دارند و اماس آن جای است که چنان یونان از آنجا ساخته اند و رومیه نزدیک دیات
 نصرانیان را یکی باشد از ارکان ملک ایشان و ترسیان را یک کس در آنجا است و یکی
 با سکنیه و سه دیگر رومیه و این کس که ایشان را در امت المقدس است بر در کار چواریان بود و است
 نهاده اند از هر قطعه مقدس و نگاه در با هر یک یونان و بر ساحل بحر ابرار بخیر رسد و از آنجا گذرد
 طرمس از دین اندس و سابقه ای زمین غرب و مصر و شام و کردیم تا آخر اسلام و شهر یکی در آنجا
 حاجت اعدا شده باشد و درین دریا خبری است که کوچک و بزرگ و کوهی است و آنجا
 سفید است و از آنجا بر کراس و افطیس و قبرس و جبل القلای و تغلیف و بزرگ و یک
 باشد و این خبر به تعداد مرصه باشد و درین تغلیف و کشت و زنی و نبه و بر ستار و چهار باب
 باشد که بزرگ خبر یکی در سکنی بر گران دریا است و افطیس خبری است که بزرگ از تغلیف
 درو باشد و غازیان و میان ایشان گروهی نصرانیان اند چنان که در ولایت اسلام باشند
 مردمان قبرس نصرانی باشند و افطیس خبری است که استوار است بر کوه صاویه از ارضی است
 کنون با مسلمانان صلح باشند و بنای این دریا بین جایگاه چون با در است باشد و در روز راست

تا قبرس و از قبرس تا دیکر سوی چین قد باشد و صلیک از قبرس آورند به یار اسلام ۵ جل اتصال که می بود
 و در آنجا آب و زمین بسیار قوی از مسلمانان بخاطر کفر کشند و با اذان کردند و نعره فرمایند و فرستادند
 دست نیاید و در ازای این که دو روز در راه باشد و در سواحل دریا هیچ جای اذان را از ساحل این پاره
 نیست و هر روز که در این دیار طاعت می کنند و درین درگاه گشته های مسلمانان و کافران روز و شب
 کی از یکدیگر می شنیدند هم رسند و در میان آب کار دارند

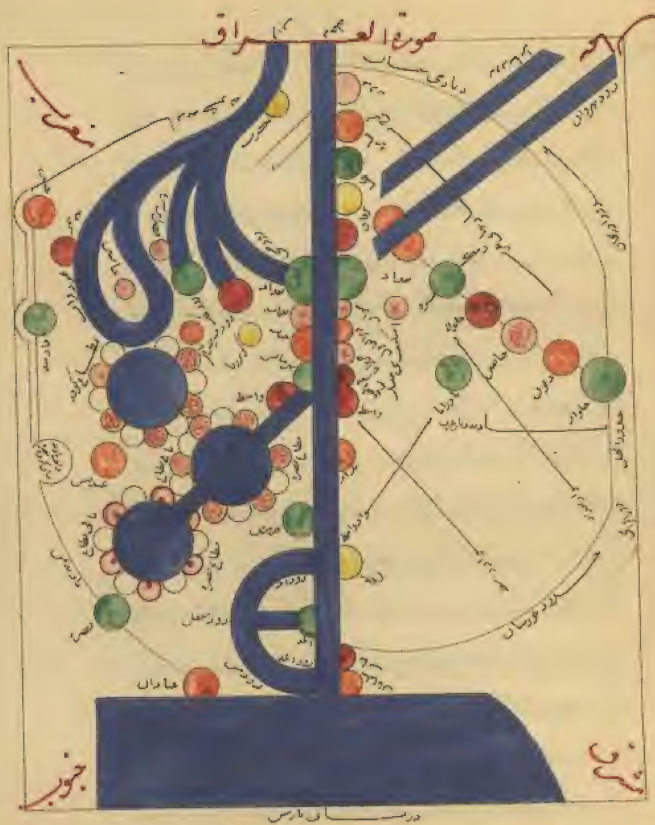
ذکر دیار جزیره و آنچه در آنست از شهرها و غیره

این جزیره باین دیوار الهی است یعنی جزیره است که میان دو دره و فوات و دیار رید و مشرق است ۵
 فوات از دم سیردن آید از خطی بر دو دره دارد و بسیار آینه و کجی بسیار و قفس و قفس از قفس و رید و
 و اینها را فوات فوات می گویند که در کی می جزیره دارد و آنجا بر دست جب با کرکد و اکثریت بر کارد و چید و از آنجا
 تا جزیره بر کارد فوات می گویند و در آنجا و در جزیره این غرنا بادرند آنجا فوات فوات می گویند که در فوات
 و در از فوات آنجا و بسیار است و در آنجا که رید کی سراب فوات فوات می گویند و فوات آب و دیار با دارد است
 در مسلمانان و بر جانب شرقی و در فوات فوات می گویند و در آنجا که رید کی سراب فوات فوات می گویند و فوات آب و دیار با دارد است
 نزدیکی ۵ ذکر مسافت دیار جزیره از فوات آب فوات از خطی است که
 و در روز و است ۵ و از مسافت تا جزیره چهار روز ۵ و تا دره و دره ۵ و از دره تا انبارت

صورة دیار جزیره



و نام سراسر این بیست و شش نفر آباد است و محل و مکان را می دارند و در نزد هر کوهی از رسته و بستر مقام دارند
ایشان را سب و شتر و کوه می باشد بهر دیر باد می شنید و بهر تنهایی غریزه و در هر بهانه از این دور و دشت
برگزید و گوشت یک نمیدادند بلکه از کوههای آذربایجان نیز در گذر است که چنانچه بدیده است که
برقعی و جلف و خاوه است نه در صیل از دیر با شکار و ماهیت را مدام را سب و دشت و غارت می کرد و کوه است
زخوات تعلی و میسگر کرد و حصص کند که در کسند بن عبدالملک را دودست کرد و این از این است که بماند
بر آب باران نماند و آب قیاس بن عمر القوی را دودست و قیاس را شتر و کوه است و در عرب بنی
خنی مقام دارند و با هر آن از قری است آبادان و نزد و در شهر است بر کوه زوات و کوه است



در جانب غربی عمارتی آثار کرد و هرگز را در جایی خوش قطعیده کرد مرا من بعد از آن قطعید این و غیره
و مانند آن و از این پس با دانی گرفت چنان صیقل یافت شست شست که بکلیت شقی زد و آنجا عمارت آغاز کرد
و با آن شد و عمارت آن جانب بزرگشت و گشت عمارت و بناهای عمارت از بعد از آن هر من برسد عمارت در
فرسنگ و عمارت از بعد از آن با وسط پرست است و از بالای دژ و بناهای عمارت برسد عمارت در فرسنگ و عمارت در فرسنگ
و عمارت از جانب غربی و از آنجا برسد بناهای عمارت و از جانب شرقی و از جانب اطلاق رسد و مانند و عمارت
عمدی گویند و منی باب اطلاق نسبت باطنی عمارت در باز بزرگ کی از آن سوی الا عمارت عمارت بود و عمارت
شادمانی بود کی رسید عمارت بر یک صیقل عمارت و عمارت غربی را گنج خوانند و برین جانب عمارت است
باصطفا و هر دو کرد باب اطلاق و مدبر عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
است و بر عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
جانب عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
کی در جانب شرقی باشد آب از رود و هر دو عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
آبی است کی از این صیقل خوانند از فرات عمارت و این رود و عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
عمر شود و رود کی رود کی از هر دو عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
و از فرات در هر دو عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
بر اند چون عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
و کوته عمارت است برسد عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
مدخلی عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت

و عمارت

رودی بزرگ در هر صیقلی بزرگ ترجمی بروید اند و عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
حصص باشد از آنجا عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
با دیگر عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
بزرگ عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
عمر و جانب شرقی و برین جانب عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
و عمارت و آب و در آن بر جانب غربی عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
کرد است و در دست عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
و عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
شهری و عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
کسی عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
بش ازین عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
باز خوانند و عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
بود است و عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت
عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت عمارت

روزی عظیم کرد و در بر پا افتد و در خورستان ریاضیت گرانگه باز از دریا باس کی از راهی رویان از یک
سپهانیان بر بار خاوان باشد و در خورستان گو و در یک تو گزشت بیشتر و گدی سار و در پنج قاصد و سار
دیکو به زمین علی نزم نامون باشد و در خورستان شکر علی کی آب جاد خورند و خاک زمین خورستان
از دیو در زهرت شکر شود و در هر جگر زرد کیم است چون خاک جگر و آن حد و باشد و در زهرت
خاک و ریاضی باشد کی از راه خاواند هر که از آن طب در میان شراب بخورد حال بگریزش و در زمین خورستان
برف بپوشد و آید و هیچ علی از راه خاواند و عاری بسیار بود و یوه و غل و دوان باشد و در خورستان
نی شکر مانند و شیر بشکافد و مشک بر می باشد و خورستان هم میوه باشد که در دست کردگان و در خورستان
بهر و سیری و بیشتر مردم خورستان نانی و بلیست دارند و قاصد زبان خونی دارند و زنی ایشان در پیش
اهل عراقت و مردانی بخیل و دین خواند و بیشتر مردم زرد که زهرت و مشک در پیش باشند و بیشتر نفی
باشد و از حجاب خورستان ساز و دوان شاد و بیشتر کوبه کی یک بیل از راهی ساز و دوانست کج
و شک ساخته اند و آب بیشتر افتاد و در شهر موس روزی هفت و شش و دم کی در روزگار اهو موسی شهری
انجامی باقی افتد و گشتند کی اخی انجامی و انیل بنابر علی انهم و آن آبوت و دزدان موس آن آب
را حراست داشتند و باقی گشتند بر آن آردندی و باران خوانستند اهو موسی شهری نفرمود آن آبوت
بیاورند و سکه نفرمود ساقین گشتند و باقی انجا دفن کرد و استوار فرمود کردن خان کی بنیاد
و ضعی از دزد بر سر آن براند و هر کی در آنجا شود کور را نماند یافت و حسین بن راضیت و
زرد یک زمین باس کوی هست کی بعد از او شش بر آید و روشالی و دزد و زور دزد بر ساید و دزد
خاستگان آن شهر هفت است یا زنی کی آتش از آنجا دفت و مشک بر میوزم باشد مانند کر که



در آنکه رودخانه گشته و قرار دارد از شهرهای دیبای کرمان فرود و کوهت خارکند سارانه
 انجا و سلطان را انجا ظاهر باشد و در سوسن با ساری فراتر باشد و جنبی از پنج فرودی از پنج کشت کوهت
 بیست خوشی و سوسن جایهای تفریح و تفریب و سوسن طراز سلطان باشد و درین حدود جایست
 از بعضی خوانند پردای نیک باشد و حیوان و پروردن پرمانند و محل بعضی بران نویسد و برادرهای
 این شهر نزدیک سار شهری بزرگ و آبادان است و محل کثرت درین بسیار و از قریب این الفیض انصار انجا
 مقام کرد و کوهی جسم انجاست و خبری درین شهر جایها باشد اندک دای و بنید آورده و حیات
 کند و بنید اوی هیچ شود و شهری نامی دارد و تخمین و تخمین بسیار رود و نام تفریح و محل این شهر
 بودست و ادینست و در خراسان بر کنار دریا یک حصص دیبای بسیار جای خود و در شهر باشد و
 بر باد و در طبعش در باد باشد و در می و در جای زمین جان باشد و در شهری آباد است و هوای کوه بر
 غایت از پنج خورستان بود و کوهستان میدارد و سبیل نامی است و کوه این و سوسن در
 باس و کوهن توبل و خورستان کرده و رطوبت از این دو نامی است و در روزی خاوه و سار
 میان باس و سپانست سرد سیر باشد و در خورستان سرد سیر غریب است و اسل و سیت کوهک خراسان
 و در کوهک از این نام و دست آن کوهی که در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 شهریت و در شب خیز از انجا و در آفتاب برین و سار و کوهی و انصاری و در این شهر و در این شهر
 و انصاری بسیار خیز از انجا اما در مسافت خورستان و باس و خراسان و در این شهر و در این شهر
 و در کوهک و در واسط راه و در خراسان باس و در این شهر و در این شهر و در این شهر
 از درین حدود و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر و در این شهر

میانه رود و از باسان تا حصص مهدی و در حد و این رود و دیبای در آب پاید رفت و و
 حصص مهدی تا میان و در حد و از درق تا باسان و آب رود و آسان ترا خشک باشد و
 از حد و خورستان و درین بر کنار و در حد است اگر خورستان و آب سوسن و در حد و اگر
 خوانند و خشک بود و چون برابر باشد رسد نیکند و اما راه واسط از خراسان بازار سبیل است
 یک حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران
 از شهرت نیکند تا در یک حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران
 حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران
 نزدیک تر ازین کی خوشتر و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران
 از شهرت نیکند تا در یک حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران
 بازار تا حصص مهدی یک حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران
 یک حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران
 در خورستان و سبیل و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران و در حد و از انجا بران
 و جانب غربی خورستان و سبیل و جانب شمالی میان خراسان و در حد و از انجا بران
 و جانب شمالی جسم یا بنیت میان باس و خراسان و جانب جنوبی در دیبای باس

صورت باس



و صورت بارس چهار سوت کورنا و یا از دست پانک ناگران بجانب بایانی کی بدربار دارد کی اند
 آن توینست و بعد صد و بارس با صورت کردم کر دستا کو چو با کلمه آن کی روشای بکند
 و کو و سیرت و از شهر نا اراضی رسیده ایم کی خبر و سید آید دارد و دیگر جایا را در سال شرح دهم
 جان کی معلوم کرد از شاه الله العزیز **ذکر کور نامی بارس** کور نامی بارس پنج کوره
 دیگر کوره فزونی تر کوره اصغر است و اصغر خیریت بزرگ خیدار شیر دره باشد بزرگی و باری
 در و شهابت چون شیراز و سیراف و و اما چو قصبه از شیر دره است بکار آن کی او با کرد و در
 وی ایجا بود و شیراز اگر چه قصبه بارس است و دیوان و سرای امارت انجاست خیرت است
 در سلاخی ساقه اند و ارغان هم شهری بزرگ است و کور ساور کو کجک ریاضه است
 بارس و شهر آن را بنا بر خوانند شاور بنا کردست بزرگ کار و رفت **و اما زوم و خجست**
 خجست جای است در بارس کی از زوم باز خوانند و مرا و از آن تمسید باشد و یکی از همه بزرگ زوم خجست
 زوم همگان خوانند و دیگر زوم احمد بن افضل زوم فوایجان خوانند سید کرم احمد بن صالح زوم دوان
 خوانند چهارم زوم شحرور زوم باویجان خوانند پنجم زوم احمد بن الحسن زوم گادمان خوانند و آن هم
 اردشیر است و **و اما احیاء الکراد** و چو بجای کردان شازمانت کی در شما
 آید و کونیک در بارس باشد هزار خانه بیش باشد کی رستان و تابان بجا کاه نشینند و کربش
 از ایشان کی دوست مرد بویستند و از از جوان و مرد و و ساگرد و غلام و آنچه باین ماند و عدد ایشان
 توان شناخت کمر از دیوان صد قاف است و روزی بارس آنچه گفته بر باد نهی طالب
 نهرسن و روز شادگان و روز درجند و روز چندان و روز و پس و

رودگان ش رودخیزی ش رودخیز رودگرد رودات ش رودسرد ش
 دریای پارس ش دریای بارس ش دریای ننگان ش دریای دشت ارزن ش کوه المور
 عسره العوان ش هراکون ش آنگه دای پارس ش بیسج شهر ناحیه بی آنگه ویت و آنگه
 حوت دانه و این پس ما کیم ش حصار دایه ولایت پارس به جانی صافی و قندست کی از
 دیگر استوار و شهر نواهی سیفی انصار باشد و ما بعد را با کسیم چنان کی معلوم کرد ش و با
 ناحیه بزرگ هستی در دات خوش فراوانست و نام و کربسار دارد و ما بعد این موضع را با کسیم
 بیانی شانی بگویم درین رساله **دگر نواحی کوره اصطخر** ناحیه بود بزرگ نواحی اصطخر
 باشد و جلیک سید او تیره دارد ش کند و مید و دایس ش و بهر ش ناحیه رودان اگر کان
 بودست و علی نادر کفشد ش و قند ناحیه اصطخر شست فرسک باشد ش ابرو شست
 ش اقلید ش و سرق و پاره شهر ش باری کله و سرنه خواند ناحیه چو ران قصبه ران
 خواند ش ارکان شهر شست چارین شهر دارد ش قوین شهر دارد ش طرخسان شهر
 پوان قصبه آن مرز جانت ش و چمان شهر ندارد ش باد و دیه عبدالرحمن باشد و روان
 خواند شهر دارد ش بودکان قره الاس خواند ش صاحب اکبری و صاحب انصاری
 شهر دارد ش و صف شهر دارد ش شهر خاک ش میرا ش رودان ش کلس ش و شهر
 ارکان ش سرنگ ش رودان ش میضا میران ش مایس ابرج ش را محمد و بهر شهر دارد
 ناحیه طریح قصبه آن بهر شهر دارد ش کاشان شهر دارد ش مهر جانشان و قزوین این
 شهر دارد ش سرود ش کی بهر شهر دارد ش رودان شهر دارد ش لادن کور کلا ش سرود

امیدان ش سردن ش لوردگان ش اسلام ش نمان ش خاکنان ش صفی ش
نواحی اردشیر کور و شیراز شهر طالعان پارس باشد و اینجا دوازده طریح است در هر
 طریح ناحیه و عمارت است و در طریح علی باشد و در جوان شهر دایرین جو طریح کوره العلیا ش و طریح
 منوره انصاری ش و طریح کمر و طریح حرم و طریح دنگان ش و طریح مولی الدانان ش و طریح
 انبارمان ش و طریح اندیان ش و طریح شاهریک ش و طریح شهرستان ش و طریح
 بلریان ش و طریح خان و شهر این کفتم که شیراز محله **سار نواحی اردشیر**
شهر چور و مپه صید آن ماین است و صیخان و شهر آن صیخان و هزار شهر دارد ش
 فرخان ش باهان ش صفان شهر دارد و شهر ندارد ش و این خبر غیر اصطخر ش
 مادوان ش ورسان ش فرخان ش حمید ش حرس ش میرز ش ککاب ش
 سیفی انصار ش صیخان ش کوهکان ش کزی ش کلان ش سیف آل ابی بکر
 سیف عماره کله دی باز خواند کران این یکایک بیسج شهر دارد ش سیراف قصبه است و شهر
 دارد ش خیم ش خم ش دشت و این ش غده بان ش دستقان قصبه آن صفا ش
 موج ش خرق قصبه لایعستان ش شکر ش کارین ش اران ش سمران ش کوان کوان
 شهر دارد ش خربانی معروف در دایره رکان لاف شهر دارد ش مارک خیره بزرگ
دگر نواحی داراب کرد ناحیه کوم و قصبه دارد و مارده و کوه و قص
 ش پا ش طسان ش نخله کردمان ش جرم ش سیخان ش و رکان ش اراده ش
 حرم اچ ش صلاطیات ش سرن ش ررغان ش ماروان ش حوا ش وروج

قوی و اس مای و در سوگن در می دارد و فیض به نیراز قند در فیض است به چرخ صاف
 فیض کارین قند ز فیض دارد به کبر قند ز فیض دارد به اور قند ز فیض دارد به سر
 قند ز فیض دارد به نایا قند ز فیض دارد به دارا قند ز فیض دارد به روح صحن
 فیض دارد به ساور صحن تناس به جی صاری نداشت فیض **و کز قلعه**
 شود و امی در بارش از چ نیراز قند نداشت بر کوهها و در شهرها و مشو و امی قلعها است که
 هرگز هیچ با دشمنان نگوشت از آن قند این عمارت از قند و اینان خوانند و بخند می نهد
 باشد هیچ کس بر تنها نماند و این قند است که در کشتیها و دیو کشته اند به قلعه کا و این
 بر کوه طین محمد بن فیض با شکر خوش مرا محمد بن الحسن از دی را نصار داد و توانست گرفتن به قلعه
 صید آباد از کوه و صحرایک فرسنگ بر مانده شدن و از او جایت قند معتقد پار خوانند می در رو ک
 امیران و منس محلی بن ابی طالب رضوان الله علیه زیاده بن امیر دین قند شد نوی باز خوانند و از آن بر
 رو ک رنجی امیر منصور بن صفی دالی با بر بود از قند تمام کرد و نوی باز خوانند و از آن پس حتی عراب بود
 و بعد از آن قند بن واصل و خطی آبادان کرد و الی با بر بود چون قلعها بن اعلی و او را گرفت با
 فیض و عراب کرد و دیگر با و آبادان کرد و از آن ساخت به قند اشکوبان از روستای با
 خیر آب روان دارد و در شوری بر توان شدن به قند خود رفت و در دو کام فرور استوار و کوه
 قند فیض با رجان تخت منبع است و قند می گوی آن توان کشدن بخت با جلیت بر آتش کی شری
 داد **و کز آتشکده های با بر** بیج یا میخی در روستای نیک که در آتش کاهی
 انچه بر گرفت و معر و ف تواران یاد کنیم که ران آتش کاهی است نزدیک کوه چو و از با بر قند

و بنان جلوی بران بشتند امی می هزار و یار بران بشتند و است به آتش کاهی بر دماور
 است موحین خوانند و هم در نایا بختی باب سمان گویند آتش کاهی است کسبند کوشن خوانند
 باز رون آتش کاهی است آراخته خوانند به و دیگری است کلان خوانند به و دیگر آتش
 است موبان خوانند و دیگر کی جانت کی برنی کی بخت آتشته و بخت فیض زمانه باک شود اما کاه
 کی آتشکده آید و پیش هر چه بر من شود و دیگر کاه خوشین را بنویسد **و کز روزه های فارس**
 روزه طاب از کوههای سپان پروان این نزدیک برج و در روستای او قند و این روزه هم از روزه
 پروان آید و بدین پیش هر دو کی شود و از رانان شود و بر نوی که از رانان خوانند میان با بر و خوشان
 و روستای دهم را آب به از رانان بود و در شهرها و روستاها به روزه سیران کوه و سان پروان آید
 با صحت باز رنگ پروان و طاب کلان را آب دین و بعد از آن قند به روزه ساکنان از با رنگ پروان آید
 بول مردن کاه در روستای و راور به و این کوه کاه را آب دین و بدین رشتان بود و بعد از
 شود به روزه و حید از چیدان روزه و ما موران و جلا جان روزه و بدین قند به روزه ران از
 خاکان بالا بن خیره حمران رسد و بر و ساور افستد و از نایا سوی لوح با جاد و و در بار نیر
 روزه انشین از کوههای طاب خیره چون سلطان رسد و در روزه افستد به روزه میان از روزه
 رانان خیره از دی که سازد فری خوانند رات آب دین و از نایا روزه و روستا ساور آب دین و از نایا کوه
 و با صحت بختان و کاه ران و ماد شل و بعد از نایا رات آب دین و بعد از نایا قند و سیح روزه با بر نایا
 آبادان ترنیت به روزه حرس از روستای ماسم خیره و بر روستای سجان در شود و بر نایا روزه
 کاه بولی قلیت از رنگ بر آورده و از نایا روستای خیره او قند و بر نایا دین و بر و روزه

آتشین شوند. ۱۰ روزه گدازه اندر گدازان بروند آید اندر دارد و بگردان بازخانه و ششپ تان بروند
شود و ناحیت کاه غیر در رآب دزد و پراگنده و کاسکان و طغیان رفته و بدرباری رود یکی آتشی و خود و گوشت
و حیدر کلکان نیز خوانند و گوشت یکی این است و از بی هست و در زمین و در آب و گوشتی از آنجا بدربار دزد. ۱۱ روزه
از خون مروند از غلجی که از افروخت گوشت و از آنجا از بی قبول ترسان کند که بدربار و از غلج و بدربار شوند
رو در سر و از ناحیت و از جان شاه بروند آید و در مسای حقان و در جسی را و در مسای نامی از در سر
رآب و بد و بدربار است. ۱۲ روزه دای که کجک و در بارش خواند است همه را شرح توان داد.

نیان و بنه بود و در حدو اصغر پرست است **ذکر شهرهای بزرگ و بناها**
می معروف اصغر شهرست که فرد و بزرگ قدیمه شهرهای باس فرامی آن قدر

[illegible]

گوشه ناکره شست و شک ۛ و اگر دو خان بخان هفت و شک ۛ و از خان بخان تا
 میان و شک ۛ و جدا بس تا خان روس باشد که ش ازین خان و پیش کفم از شیراز تا سنجاب
 چهل و سه و شک ۛ و دو از شیراز تا خصال معتاد و دو و شک ۛ باشد از شیراز تا پارم که
 حد کرمانست ۛ از شیراز تا دو خان سم از روستای که گران هفت و شک ۛ و از آنجا تا شیراز
 شکی باشد و شک ۛ و از نورستان تا بابا چهار و شک ۛ و از بابا که در م چهار و شک ۛ
 و از گروم تا پانچ و شک ۛ و از بابا تا شهر ضیاء چهار و شک ۛ و از میان تا جوشقان
 شش و شک ۛ از میان تا شهر واکان چهار و شک ۛ و از واکان تا میرجان چهار
 و شک ۛ از میرجان تا میان چهار و شک ۛ ارمان تا واکان یک و شک ۛ از
 واکان که در ترم قدسی و شک ۛ از ترم تا روستا شکی باشد و شک ۛ و از روستا رشتا
 تا پنج و شک ۛ و از پنج تا پارم چهارده و شک ۛ بعد از شیراز تا پارم شش و دو و شک ۛ
 از شیراز تا بارخان ۛ از شیراز تا شهر حرم و شک ۛ و از حرم تا دیه سلطان چهار
 و از سلطان تا حرا و پنج و شک ۛ و از حرا تا ناکره که پنج و شک ۛ و از ناکره تا بویان
 شش و شک ۛ و از بویان تا حرا و ده و شک ۛ و از حرا و ده تا حرا و شک ۛ
 و از حرا تا خان حاکم چهار و شک ۛ و از خان حاکم تا مدخل شست و شک ۛ و از مدخل
 تا دیه قنبر که چهار و شک ۛ و از دیه قنبر تا راسین چهار و شک ۛ و از راسین تا راجان هفت
 و شک ۛ و از راجان تا مازار حسین شش و شک ۛ و حدان تا دل گاراست از راجان تا
 ولای آس جلوان از شیراز تا راجان شست و شک ۛ مسافت فارس میان

[illegible][illegible]

و حالات تبارت آموختند ۵ ابا بارسایان با دشمنان قبا بودند و چون در ان غنای فراخ
 بودند و دستاوردی که بکس نپسند و شمشیر با حایل دارند و نورانی ایشان ملک سابق باشد و
 قاضیان کلاهها بر سر نهند چنانکه گوش نهند و حلیان برافکنند و پیراهنهای باریک پوشند و در آن
 و مورد خدایند و پیران بارس در آه و دستار دارند و اگر کلاه یا دستار دارند پوشند و باریک
 برقی اهل عراق نزدیک است ۵ اخلاق بارسایان کفایتی که وجود و احیان باشد و در حلیان
 نظیر کفایت مرونی دارند و سرانامه میگویند و نیز میگویند و مرونی با ادب باشد بزرگان بر حلیان
 طریض باشد و اهل سیراف و سواحل دریا بزرگان باشند و شش و دهام کی مردی از سیراف بزرگانی دریا باشد
 چهل سال گذشته باشد که بخت بر نیاید و چون بزرگان را رسیدی شهرت و دلش خوشی کی از دریا بروی
 که آن خود را بفرستادی و بزرگانی بگردندی و آنچه بایستد با خدی و پیش او بآید ندی و چون بختی تبار
 شدی بیکری اتفاق کردی و مردمان سیراف در بزرگانی دریا روزی تا موت ۵ خداوند که بخت
 من بزرگانی دیدم که بیک را چهار بار هزار هزار دینار بود و بیشتر کس باشد که بیاری پیش ازین و از
 و جامه ادراسم چه جامه نرود و شش باشد ۵ و اما مردمان کارزون و سپاه جنگ بزرگانی که در پیشانی
 از آن روزیت و مردمانی صورت باشد بر غریب و بر حلیان مردمان بارس بزرگانی باشند و اگر
 و بیشتر باشد و بادی است ۵ و اما بارس مردمان سواحل را صاحب حلیان بود و دارند از سیراف
 ماهی و دیان از آنان بزرگانی و مردمان جرم بیشتر باشند ۵ و کربیران هفت کوزانه و در
 سردیر ۵ شیراز و اصغر و صاحب شست و جامه دارند بر مذبح اهل قباد و قنوی بزرگانی
 حدیث کنند و در بارس بزرگان و فرما آن وجود آن باشد و خدی بزرگان دارند و وجود آن اندکی باشد

الذکر

و کما بهای بزرگان و آتش کنندا و ادب بزرگانی حسن و زیان بارسایان است و هیچ ولایت اسلام
 خندان بزرگانی در ولایت بارس کی در ملک ایشان بودند **ذکر طبقات مردم**
در بارس در کما بهای بارسایان میاید که با دشمنان از بارس فراموشند چون تخم که
 تخم و افندون و دیگر با دشمنان با دوستی افندون زمین را بر فرزند آن خود بخش کرد و با دشمنان
 زمین بودند تا آنکه کی دو نفرین باید و در این و در آن بخت ملک بزرگانی افندون را و کار در شرف
 باز ایشان بزرگانی با دشمنان بودند چون سافور و بهرام و قباد و فرزند و برتر و دیگرشان و ملک
 بر این بارس بودند تا عرب و حدود روم برید ملک ایشان و از بارس بر دین شدند و چنان کی تبارت
 کی ازین بودند چون جهان بزرگانی ازین بر خاستند و عرب را چون ولایت و دوان شد و باری
 آمدند و با دشمنان بارس معروف بودند و از بارسایان مشهور است پیش ازین میاید و از
 و در عهد اسلام از بارسایان با دشمنان و بزرگان بودند و از آن جمله بزرگان بزرگانی در درون
 عربان الخطاب رضی الله عنه او را بزرگانی از بارس بودند چون عمر خطاب که گفته شد علیه
 بن عمر و بخت ۵ سلطان باری هم از بارسایان بودند و در جهان بزرگانی بزرگانی
 پیش بر دست رسول صلی الله علیه و سلم مسلمان شد ۵ آل عماره که ایشانرا آل الجندی خوانند
 ایشانرا محلی قراخ و ولایتی قادم و قادمی استوار است برکن رویا در حد کرمان کونید کی ملک ایشان
 پیش از روی کار موسی عمران صلوات الله علیه بودند و از فرزند آن آن با دشمنان کی خدا نیاید بزرگانی
 و کتان و راجع ملک یا خذ کل تغنیة عصبیا و باری غایت نمودن و عدت دارند و
 رصدهای دریا مانند و هیچ سلطان ایشانرا از آن باز ندارند و عبدالله بن حمدان الجندی بود که

بن القلیث و سال باو کاردار کرد و بدو نظر یافت تا آنکه یکی دو کس را از بنی عمرو و باری خواند
یکی عباس بن احمد بن الحسین و یکی احمد بن الحسن که نام کاربان بوی باز خوانند و این مرد و جلد یافته
آن بنی الصفاق گویند و بنی الصفاق گویند که سیف بنی الصفاق با ایشان باز خوانند هم از آل جندی باشند
یکی با کز و هم از قدهای نو که با سبب باشند و ابو میر کی سیف بنی نصر بوی باز خوانند از فرزندان ساد بن نو
پادشاهان شیرینند ابو سار که بیارس خروج و در تحت کرد از ایشان بود و با سبب بگرفت تا آنکه
کی با بنی فیلد از فرامان محمد بن الاثنت را بفرستاد و دو صحرای شیراز مصاف کشیدند و شکر ابو سار
بر آید و شد و او را بکشید شد و در آنوقت کی و ابی با سبب نردن فعال بود و جعفر بن ابی نصر و جعفر بن
کی برون از شیرین که بودی اگر آن کسی که جعفر بن کشید و در آنوقت بوی دایمی مظهر بن جعفر که در
او دارد و خداوند شیرین است و از حد حتی تا غیرم اورد است و آل فیلد بن تیم از فرزندان عمرو بن ادیک
از بنی موی با سبب کشیدند و در و کار بنی اید با سبب از بنی عمرو و با صفر مقام کردند و مال بسیار و شایع
پست آوردند و یکی از ایشان نام او عمرو بن عیسی بنان توانگر شد که بیایر برادر دینار صحرای خریه
بر جای که در شهر با ولایت اسلام و قفس کرد و بسبب خراج این ولایت و ضیاع ایشان ده بار برادر
روم بود **ع** عمران ابراهیم را مانع خلیفه عراقی را بنام فرموده سوار مرداس بن عیسی او را ابو جال
گفتی خندان ملک داشت که هر سال سوار برادر هزار درم خراج او بودی و پس از آن محمد بن واصل هم
ایستاد خراج ملک بودی و بنی انتوم عمرو و عیسی بود و در آن وقت که نرکان بر خلاف سنوئی
شدند خوانند تا ایشان از درگاه در شود و جصل مرد ایران نامه از نرکان بودند و مقدم ایشان
مولد نام بود و با سبب با قطع با ایشان دادند مولد کی قهر بود ایشان را از نظر و قضا با سبب داشت بر

برون آمدند و خوانند کی او را کشید او دست مرداس بن عمرو مرداس او را از ایشان نگه داشت
و بعد از فرستاد و این نرکان ابراهیم بن سوار بر خوشی مصر کردند عیسی المد بن بنی نام فرموده بود
تا ایشان را بعد تا که مرداس استخفا خواست پس محمد بن واصل را فرمود تا کار ایشان تمام کند محمد
و اصل خواستی خود را بخواند و بفرمود تا آن امیران را بفرستند و بکشند ابراهیم بن سوار با جبار میر و دیگر
رها کرد از آن همه و از آن پس بنی و مقدم نرکان در با سبب او بود و محمد بن واصل در با سبب
و انصاف خدا الرحمن بن مصلح را بفرستادند با لشکری بسیار و سپه سالار شکرهاستم نام بود و با محمد بن واصل
کاردار کردند تا محکم شد و بعد از آن محمد بن واصل را و سبب کرد و بگفت و با سبب او را متخلص شد تا بر سر آمد
از و شد عیسی بن القلیث را بنامه و عیسی بن القلیث بیاری مرداس و با سبب شد و با محمد
بن واصل مصاف کشیدند و مردسان با نهایت بیضا در آنوقت کی از جنگ عیسی بن مصلح با کشیدند
عیسی بن محمد واصل را بگفت و محمد بن واصل را بگفتید و او را از دریا بگفت عیسی بن محمد واصل را
بنده سال بعد باز داشت و در و سبب عیسی بن محمد واصل را بگفت و او را از دریا بگفت عیسی بن محمد واصل را
دست بر آوردند و قفس کردند و فرستاد تا ایشان را ملک کردند **ا** آل سامان
از فرزندان هرام بودند و هرام از خرد بود از اردشیر بود **د** برنی مقام داشت آنکه با نرکان کاردار
داشتی از انجا موی براده شد و لشکر نرکان بگشت و کار و بالا گرفت جان کی ملک کردی از و سبب
و قصد کارزار کرد و کردی را حاجت اند نهاد بر دم بردن و آن قصد داشت و آل سامان از فرزندان
و بنده ایشان نام او را انهر و بنی و چون سالها با دشمنی و خداوند ایشان بود تا نو که را بمیسل بن محمد
بن اسد و پادشاهی او بخان شد کی فرامان و ماورا انهر و کرکان و طبرستان و قوس و ری و قزوین

[illegible]

و کبریت : زم کایان در دست آل صفات و رئیس ایشان محمد بن احمد بن الحسن باشد
 زم باکان رئیس ایشان شهریار در دست زم یوی باز نماند و با جویو بر سر کرده بود و از بعد او قاسم شهریار
 مقدم ایشان بود و گویان یوی از یوم احتمال کردست و باکان کی صفحان باشند ازین قوم اندکن از
 بایس احتمال کرده و در بارس ضیاع بسیار دارند و زیادت رفعا ان و نباتات : و یوی کی مردم و داران
 بارس بوده اند : محمد العجیب بن یحیی از بنی امیر بود و حال او مشهورست عبد الله ابن القصر یوی بود و در
 قصه مقام داشت و بر و کار مشهور گشته شد و در قصه و موجب آن بود کی در امان نامه فروختن ازین عده
 بن علی بن نصر و در آن امان نامه شده بود کی از عهد خجند باره جوی کی مصلان از زمین او بری باشند
 منصور از آن چشم آمد عادل بعد از الفرو و تا او در دهان واکه که سیوا لغوی الکتاب از این مخطوط بود
 و مقام در لغو داشت و شیراز خوان یافته و غربت او شهر زیارت کتابی در نحو تصنیف کرده است اهل
 دیوانهای خلافت و محال شهرت بارس بوده اند : وزیران معروف بن جاک و تار و کار
 و وزیران و احمد اصحاب دیوانها در عصر و کار بارسیان بوده اند محال دیوانها و بارس در عکالی
 تر باشد بجز آن کی در بارس دیوانهای مختلف است و خواجها بر هفتشتا خلافت و اجناس آن صفات
 و ابواب المال بسیار جانی کی یکسرت همه معاملات ضبط و شوار تواند کرد : و یکسکس را ندیده
 کی همه معاملات است مگر بنی جند : متغی بن القصر کی در سر بن جابود و از عراق بود و شیراز گشته
 شد و حسن بجای کرب و محال دیوان یوی تعلیق داشت کوروی در شیراز زاده اند و در جاف رفیع ارام
 المانی سرالکی نامون فروز بود و مدت بیاه سال در دیوانها بود و چون نایب شش سال یک مرتب
 مانان بن هرام از بنی شیراز در دیوان علی ابن الحسن بن شرو و در دیوان محمد بن واصل و هر دو

بنی حاتم که در عهد دیوانه را با وجوب تیار داشت کرد و آن رسائل و حسین بن عبد الله که او را با دست
و نام او عبد الله بن زبیر بن جهم بن فرهاد بن المزدان اصل و از بنان بود و شیراز وطن داشت و از بنان شد
نسبت بآل مروان باز شد **ع** محمد بن عقیب از اعیان یزد بود و از انجای باس برآمد و قباد وطن ساخت **ع**
قوی مستند در پاس ایشان را علی بن حوت خوانده و علی بن یونس را شاد دانند **ع** آل حبیب در کرب و احد و فصل
بر آل حبیب ایشان قوم باشند اصل ایشان از کنگم خیز و زشت و شیراز بودند و از کنگماری بزرگ دانند **ع**
در کرب حبیبه ابونخلیعه بن عبد الله و نیکووی که است بنجد از فرمان یافت و در روز کربا نصیب کعبه می آید
کسی فرار نکرد تا وارد دره نخل ملک کردند **ع** آل سیف از بنان حبیبیه نامند **ع** یحیی و عبد الرحمن و عبد الله
فرزندان محمد بن اسمعیل بر کنگماری و باس و وطن باشند و علی بن یونس کردند **ع** آل مزبان بن
راوی از اعیان شیراز **ع** حسن مزبان بنید از محمد بن واصل بود و از انجای آلان عقیب بن بود **ع** علی
بن المزبان از قبیل عمرو بنیه بود و یونس است در کنگم بن سعل بن المزبان و در عارث بن قریظ
بود **ع** آل مزبان بن فرهاد و خاندان ایشان قدرتی بر کنگم است **ع** ابودان محمد بن عبد الله
نصیر بن منصور بن المزبان از محمد بن خدو و او مالیس و روزگار منزه علی و آن کنند آل مروان بن سیم
علی بن مروان **ع** فرزندان او حسن و حسین و احمد و علی و ابودان و کرب و سی و ابان بنان در دین
رسیده یکی از کنگم شده و ایشان را کنگم بن است خواست که در کرب ایشان با کنگم بن با جاهل محل کشد **ع**
نقر حسین حلاج حسین بن منصور حلاج از اعیان میافرا می حلاج بود و بر سر کای کرد و دیانت
می و در نه با کای بهی که رسمه می گفت بر کس که بی طاعت شمول باشد و بر عاقبت لذت حصر کرد و
نام شهوت نگاهد دارد و بر سر صربان رسد از کنگم بن حافی می شود تا از شربت برسد آن

[illegible]

و بود و معروفی کی در باس بودست کرده اند و آنجا کانی اندکی صحرای و قصبه های آن نیز شته دارند
 و این قوم با نصیبت ارغان بطبع الحظ باشند و نوجو شهرت برادر شهر سوئی مشهور است و بزرگ است
 مانند او یکی همین بود و فرموده اند و سوارچی درین دیکت و آنی عظیم از آن سوارچیان سیر و بیابان
 نیز دیک بر قو قمانی خاکستر است و عمارت کوه آتش فرو بودست و خطه کوچیکی در دست است
 فرو و عو که کنعان نیز همین با بل بوده اند کوه ارغان و هی است از صاعیل العرب خوانند چایی از
 بکس آب و از آب از سیر و بیابان و کشت آب از آب و در دمان این دیکو نیکو بسیار حیدر کردند
 هیچ رکن و سنگ انداز قرائت بدانند مکنفته و کوه رسانی از ساق چایی است میان دو کوه
 از دو سوی سیر و بیابان و حرارت نباتی اگر مرغی بآن نزدیک نبرد در اقد و سوزد و بدست
 دمی است مرد وین خوانند آنجا هیچ درخت نموده اندانی است آنجا از ایشان در جاده های کھانی شود
 لی باز توان گفت بار شهر دره در شهر از شهر است و دمان از آن آب نوزده تا شکر براند یک یک
 از آن آب نوزده یک یک شکر براند و یک دو قح و خورد و مجلس و با نصیبت کام خور دمی است بر آن
 خوانند آنجا در میان کوه ها غاری است از قف آن غار آبی بکوه و جهره می رسد و اگر یک مرد در شوی
 ماندکی او را کفایت باشد و اگر هزار مرد در شوی همه را باشد و نیز دیک ارغان سوی خورستان و بل
 است بول و بی خوانند کی طیب هیچ دیک طاق دارد و فرخی طاق دولت کام و بالی طاق چنان کی اگر
 مردی را شتر نشیند و غنیمت دراز است که در دوزیران بکند و در طاق رسد با نصیبت کوان یکی
 نیز چون یک خند را از آن خورند و با نصیبت شیر از سیری است از سوسن نکس خوانند بکوش چون
 سوسن بود و بیانه چون نکس با نصیبت درین رودی است نه سوسن خوانند آبی خوش نوزده و کزین

فراورد

فرا چون جاسوسانند جاسوسانند و بدست درین دمی است از سوسن خوانند آنجا شته است
 در شهر و قصبه ها و سوزد و در دمان و سوسن و خورستان آنجا شته و از آن آب سیرند
و کرا نجه از و یا فارس بر آید و شهرهای دیگر بر نه جیه نیکو است
 کلا بارس از جهره و در دمان و جهره و سوسن و شام و مصر و مغرب و خورستان و آب طبع دمی خوانند
 و هیچ جای دیگر ندانند و خورستان و آب سیر از آن که دیگر جای باشد در قصبه کی سارند بدان کی شهر
 دیگر که روغن خیری و روغن نعنعش که کوه به از آن بود و از سیر و جیا و کازرون و قوچ جایی کتان خورند
 سلطان از جهره و سوسن و جایی ساسی باقی سیرند و در ساسی از دیات سلطان و طراک
 سوزن کرد و جایی ساسی در ساسی یافت و از قزوین و جهره و جهره های مرقع باشد و از جهره م
 بکوزند و ازیز و ازیز و جهره های خیزد و جهره از خورستان کی نصیب است و این باشد با طرا
 و پودای بکوزند و سلطان از آنجا که است و سوزن کرد و جهره سوزن کرد و قوچ ساسی زیادت و از آن
 قوچ از قوچ باشد و در ساسی از میان و ششم و از سیر و شام و جهره و جهره و جهره و جهره
 خورستان و جهره و آب سوسن و بل و صندل و دیگر کو طیت و در دمان و از آنجا باقی سیرند و درین شهر با کلا
 خوانند و در دمان و کلا بارس و کلا بارس و کلا بارس و کلا بارس و کلا بارس و کلا بارس و کلا بارس
 و از ارغان و ساسی نیز از دمی که آنرا اصل خوانند کی هیچ جایی آن باشد که سوسن است و
 کلا بارس و جهره با شکر از آنجا خوانند و از آنجا خوانند و از آنجا خوانند و از آنجا خوانند
 نیز دخت خوش هیچ اتوان ندارد و در سوسن و در دمان و از آنجا خوانند و از آنجا خوانند
 مستعان سلطان حاضر نموده اند از نای عاجل شده باشد و جهره سیرند و در دمان و با نصیبت و از ساسی

کوبیهای تک باشد پید و سبید و سبز و زرد آن خوانند و در افاق میند و در زمین بارس میدهند
 سیم و این و سرب و کبود و نخت بند باشد و معدن سیم اندکی باشد و سرب و سیم کی آنرا میند کوه این از
 کوبیهای اصطلح نمیکند از سیم که آنرا داکر خوانند بر شیرازی سر و فست از کوه اصطلح کر با سیمای یا کیمین

ذکر تفرقه و کسب و وزن ایشان

پنج و شش در ولایت بارس بدرم باشد و در میان دارد و یک در میان بود و از در کار سکران با در و
 غایت در بارس سکه درم خربانام امیرالمؤمنین باشد و در بارس وزن درم ده جهت شغال بود و سکه بارس
 دو کوه باشد که یک سکه بزرگ یک سکه بزرگ چهاردهم درم باشد و بارس کی سکه در بارس و سکه یک
 سکه بند بود و سکه بیضا که یک شش درم بود و اصطلح چهارصد درم سکه و درم ده جهت شغال
 درم و سبید درم و بار و درم ده جهت و درم ده جهت و درم ده جهت و درم ده جهت و درم ده جهت
 زیادت و نقصان آن در هر چه صدی بطل باشد و آنرا نصف و ثلث و ربع باشد و در هر چه
 خند و بزرگ بود و کسب بزرگ بود و ترا کسب اصطلح بود و بعد از آنکه نصف و ثلث و ربع و در هر چه
 عری یک کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود
 و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود
ابواب مال بیت المال ابواب المال کی در دوا و در شغل
 از خراج و در شغل و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود
 خراب نمیکند و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود
 سر و فست زیادت و نقصان آن در هر چه صدی بطل باشد و آنرا نصف و ثلث و ربع باشد
 باشد خراج خوانند و اگر نگارند چیزی خوانند و بیشتر ولایت فارس مساحت است تا آنجا که از قبا

بدرم

باشد و خراج شیراز کران تر جان کی یک سرب و سیم را سحری بزرگ چون کند و درم باشد
 ابی صد و نود و درم خراج بود و ابی آب راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم
 و سیم و نخت درم و درم ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم
 سرب و درم و درم ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم
 و درم ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم
 آن کی بخرن ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم
 آوردند و درم ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم
 خراج نخوس بر یک سرب و درم و درم ابی راصد و نود و درم و درم ابی راصد و نود و درم
 است کی خط امیرالمؤمنین علی و خط امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنهما و دیگر خلفا و در هر چه
 عشر و ربع و ثلث بر آن روند و دیگر خراج و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود
 خراج سخطی در مساحت نماید و بعد از آنکه نصف و ثلث و ربع و در هر کسب بزرگ بود
 ابواب المال کی با درم و سیم و سرب و سیم و سرب و سیم و سرب و سیم و سرب و سیم و سرب و سیم
 سخطات زمین سلطان باشد و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود
 درخت را در بارس خراج بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود
 کی ارباب آن در در کار و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود
 اصحاب سلطان باشد و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود و در هر کسب بزرگ بود
 اکنون یا در کتبم بلا در کرمان

صورة دیار کرمان



شرقی کرمان زمین کرمانست و بیابانی میان کرمان و بصره بود و غنای کرمان زمین بارس است
 و شمالی بیابان خراسان و سینان و حوالی دریا بارس و سیرکان و دوجو و قدری از بارس که کشاست
 و کرمان که سیر و سیر است و در آن آبیچ بود است شهرهای کرمان سرکان حضرت هم برود و در آن
 شهر را قومی ندانند که از بارس است و بارس باز خوانند و قومی کرمان کبستان است جیرقان و زنگ
 سورتقان و لاسکت و سون و میان جرفت و سیرکان است و جیر و میان سیرکان و میان
 شهریت قره خروانه و میان سیرکان و بارس اما این کو دکان نمید و میان سیرکان و میان رود
 حرو و زنده و قرون مانده و ویران دشت کی بیابانست موی قوم و رمانه و جیر
 سیر این شهر در میان بیابانست و از کران کشاست اگر چه در عمل کران باشد و این شهر که کشاست
 کی از عمل سینانست که در قارب دقان مدینه هر جوی که بکستان ابو غلام باز خوانند و میان
 و جرفت کومین و سیرخان و سومان و شهر و بزرگ دریا است و جبال قنص
 جبال مارن و جبال معدن سیم و در کرمان سیح دریا و رود بزرگ نیست جز دریا می بارس چون
 فیچ کی از دریا می بارس موی برود و برود آبرو که بکند آبی شورت و کشته بر آن کار کنند و در شهرهای
 کرمان همه جای بارس و کرمان جان بوته نیست کی ولایت بارس ذکر کوههای دیا
 کرمان کوههای قنص است و جبال دریا است و شمالی حد و جرفت و رودان و کوهستان
 بوغانم و دشتی اجواس و بیابانی کی قنص و کران و غنای آن بوچ و حد و سیرکان و نواحی بزرگ
 کونیه و جفت کوهست و غنای بسیار دارد و کشت و زنی و چهار باغهای باری است و بزرگ و بزرگ
 باشد و از مسلمانان جاکی دارند و با این همه دارند و در کرمان ناه و دمسیتان و ناه و بارس و همه

میاوه و دزد و پاشنده و مردمان خف و کند کم کند باشند کینه اصل ایشان از عیب است و در آن
 ولایت نامی بی اشاره کرده اندست و بلوچ در میان که تخلص باشد تخلص میایی کوچ باشد این دود
 کوچ و بلوچ خوانند کوچ اگر کسی ترسد از ابلوچ و مردمانی صحرانشین باشند از ترسند و کسی را رنجند از
 جبال مان کوچهای سرد سیرت و پرخت و استواران بخارفت و بر دیگران بگویند و در آن
 کردنی تبار کوچ بر کارهای اعیان سلسله شده و دست از بدجا داشته و جان بگوئی بگوئی
 نیش و حرولیت سران اسازست کردند و ایشان از ام گرفتند و اندین که بهیامدن آهین باشد
 معادن فقره کوچهای است از دزد و جیفت میوه و نامعوب و بان ارا بخاک و فقره و مخرج باشد و
 بان در د باشد پرخت و دهیها و ترسکا و نامی بسیار دارد و کرم سیرکمان بیش از سرد سیر باشد
 همانا سرد سیر چارگی از ولایت شش سو از دزد و سیرکان نامد باس میایالی کی سوی نم دارد و دیگر
 از دزد بر نوز بود نامکوان و نامد باس و سیرکان و درین میان بر نوز و سیرکان و جیفت و کهرنگی
 کوچ و دشت و بران دست بعد دارند و همچنین نامیایان و نامد کریان و نامعین و مردمان
 کریان نیز خف و کند کم کند باشند و در جیفت و کهرنگی باشد سوی شرقی و سیر سیر سیر
 و سوی مغرب جیفت سرد سیرت برف بارد میان که فقره تا در میان جیفت و همچنین بیش
 کود نامد تا نزدیک جیفت و جاکای کی از اسمان خوانند و برف و میوه و جیفت از میان
 در مان خرد و رودی بزرگ میرو دانی سر نه شاری توان گذشت نهاد ریت آسیا باشد
 و هرگز هیچ بارگانان کریان است و فوضه و ریاست باز از وسع آذینه دارد و بارگانان بر دنا باشد
 و این نامعین تخیل بسیار دارد و خیر از آن کارند و اما جیفت ته او نهاد و وسیل باشد

مردمان



نزدیک دریا بر حد غرسان و سمنان و بر حد در کسر و سر دسر بود اینجا بند جان و در کوفت برف و
 رطب و ترنج چو باشد و کش و زنی ایشان است چو شهر تخیل بسیار و دستهای فراوان دارند و در آن
 در سجد نماز و کشتند در بار سجد و ابلوچ و در بران سجد ابلوچ است و در قله شهر سجدی دیگر بود
 بیت الله حد فات در سجد آذینه دارند و سیرکان آسای کهر و دارد و در سجد آسای چو بردارند و
 حد شهر نگارن بزرگترت و مردمانی صاحب حدیث باشد و مردم جیفت صاحب رای باشد و مردم
 رود بار و قوسمان بلوچ و بلوچ حد شیع باشد و از سجد و نامعین و لا سجد و نامعین بر نوز سجدی
 و نامد و شیکر ارا بخا خرد مان از آن نوز و تخیل سجد بسیار بود و دست ایشان جانت کی از
 درخت خرم جلال کی باو برزدگی می برد از سجدی ایشان خرم خرم خرم و در کریان و اندر از با و افا و
 یک خرم نامد و دشت بر نوز و سجد و سجد و دریا و از آنج و در سجد و سجد و سجد و سجد
 جنان کی در سجد و دنا نامعین و دشت با کای سجد باشد و مردم اینجا کای سجد و سجد و سجد
 دمی باشد بکر دریا می کریان باشد نزل کای است بر راه باس زبان می کریان زبان با سجد و کای
 زبانی و کیرت و همچنین بلوچ را از نامعین زرد کراس آساز سجد سوی باس و ارا بر نه و اما خراس
 قوی سجد و سجد باشد و سجد دارند و در دشت خرم دارند و خانهای ایشان ازنی باشد و از اینجا بنید فقره
 پشینان بر نه و او و سجد مردم باشد **ذکر مسافت شهرها** از سیرکان کاهور و
 مرطد دارند از کاهور تا حد باد و دوشک و از حد باد تا سستاق و مرطد و از سیرکان تا زردان
 حد نامد چهار فرسنگ و از حد کریان و دوشک و از کریان تا نامد یک مرطد و از حد کریان تا
 یک مرطد و از سیرکان تا بار و شرفان و در مرطد کریان و در اجم از سیرکان شبات رود یک مرطد و از کریان

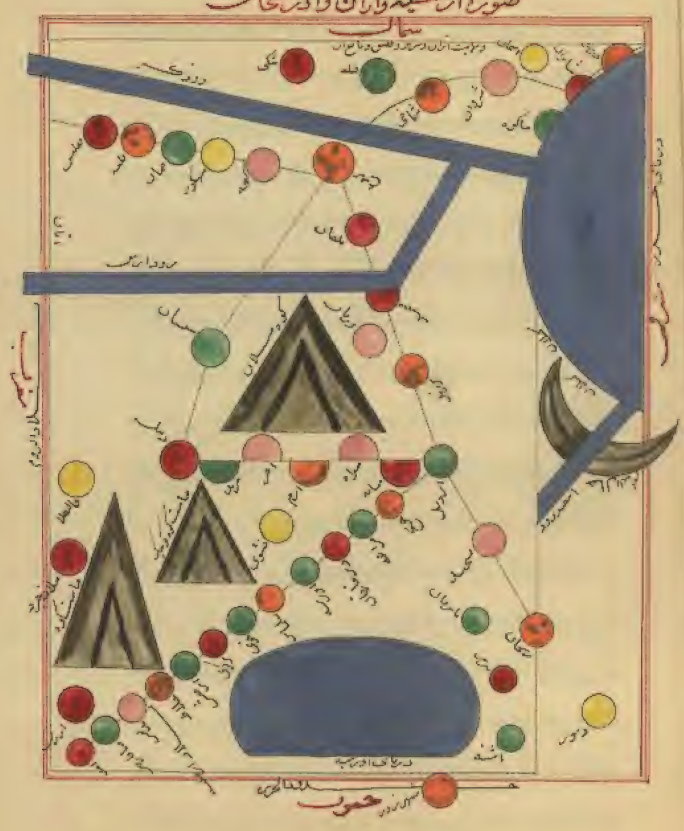
[illegible]

بت پرست این گروه باشند که درین بت خانه ها و این بت خانه است که صورت مردی ساخته اند باری که
زنده بود و گاهی از کج و نهج و خستند و او را جاسازی می خوانند و آن بت خندان و از آن وسیع خیزند و الله و کوه
شتم و قوی گویند که حق او را در جبهت و کند از حد که از آن وسیع خیزند و خود جشم او و جبهه ای او را که بر سر
و قیاس از آن بر سر او نهاده اند و بر آن گری می خیزند است و در میان مردم آنجا و در میان آنجا و در میان آنجا
گرفت است که در میان چهار کردند و و بر هر یکی از آنکه و در میان باری منقسم کرده امیر مومنان بردار و بهی
از آن بر خیزد و آن بت خانه که بر خیزد و چون همه و از آنجا آمده کارزار خوانند که بت را از دشمنان است باند مردم
مومنان بت را بر یون آمده و جان نامیدی که از آنجا آمده شکست و چون همه از آنجا بختند که بت خانه
بارگردد و اگر نه چنین بودی قریب کردند و و مومنان همای و از یک منقسم کرده امیر مومنان بردار و بهی
را بخت سبب القاب از آنکه که مسلمانان و در میان آنکه بت خانه و بر سر باری یافته و بر کوه باری یافته
و قوت گرفته و مجدداً بر یک بیرون مومنان که کشید است امیر مومنان آنجا مقام و از روز نامی آید
شهریاد و امیر مومنان و شریف از فرزندان شایب بن قوی که مومنان لقب گرفته و امیر مومنان خدا و بر سر
را طاعت ندارد و یک خدیو نام خدیو کند و بر سر شهری کوچک باشد و همه و مومنان و حیدر و بر سر
شرقی رود و حیران نهاده از آن یک نام را رود و یک فرس باشد و آب این شهر شایب نام بود و همه
بر نعت است و در بر خبری که از مومنان نباشد و در بار و در بر کران رود و حیران نهاده است و بر
شرقی رود و حیران است بر کنار با فرقه انیولات است که بت خانه و در میان آنجا یک است مگر از
بارگانی آنجا تمام ساخته و مومنان شهر حیدر میان و سیل و میان منقسم کرده امیر مومنان
قری رود و حیران است و و بر سر و در میان و منقسم کرده امیر مومنان رود و حیران نهاده است و بر

ایری چهارمحل و از ابری تا قندی چهار محل و از قندی تا منصوره یک محل و از وکیل تا سرحد چهار
 محل و از آنجا تا ساری دو محل و از قالی تا امدان چهار فرسنگ و ما سه از منصوره یک محل و از آنجا تا
 ساری فاصله **ذکر رودهای این اقلیم** هران کوه بنشیند رود از چمن است
 بر آن آب جبهه میسد و منصوره که در ویشنی و بسیل جاری افتد آنی خوشتر و گونید و در آخر به دست بمانی
 نیز را و خشک دارد و رود از نوقان بر سر محل بود آنی خوش و هران پهنه در نواحی مکران آب کم باشد
 و نزدیک منصوره آید و از آن چون طایح و قوی سندیان مانند عرب آنجانی میسپا و از آنجا به سوی ویشنی آنی خوش
 و دیگر مکران چون کردان باشد اینست آنچه رود اسلام درین اقلیم کوه بخرد و هم با گردیم و اقلیم
 آن با کوه کوهت از اقلیم و امدان و از با یکان کریم به اناج باغچه و سوند و از شرق و کوهستان
 و جانب شرقی از دیای خرو و آنج باین اقلیم نزدیک است از مغرب حدود امدان و کوههای
 و آنج باین پهنه و از جنوب حدود عراق و خیری آمد و در نواحی این بلاد به با کوه کوه اقلیم
 چنانکه در شکل صورت شده است **بزرگترین شهری در آنجا** کان اردو است و مقدار ده و چهار فرسنگ
 دراز و جنبه دارد و مسواری امارت آنجا باشد و دیوار دارد و با چار در دارد و جانبی بر خست است در آنجا
 و بر دو فرسنگی کوهی است اگر میدان خوانند تا میان درستان از برف عالی نباشد به مراغه
 اردو پس بود و در قدیم جای امارت بود و است و روستا و باغ و پوشان و کوه درزی بسیار دارد و دیوار
 داشت این ابی الساج ویران کرده است این شهری بزرگ است بر خست با نواحی امدان بر کناره یاب
 و نریمت که بسیار دارد میان و خور و امدان و دیگر فرقان و قوی و سلسله شوی مرند و تبریز و
 و در شان و نوقان و خابرهان داشته و بسوی نغان شهرهای کوچک باشد به برده شهری بزرگ است

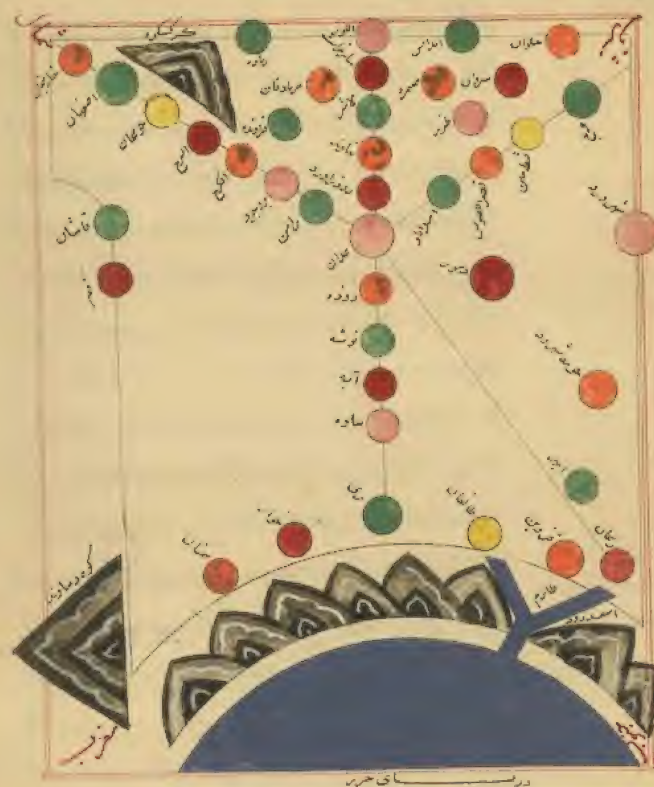
از آنجا

صورت اقلیم و امدان و افرع



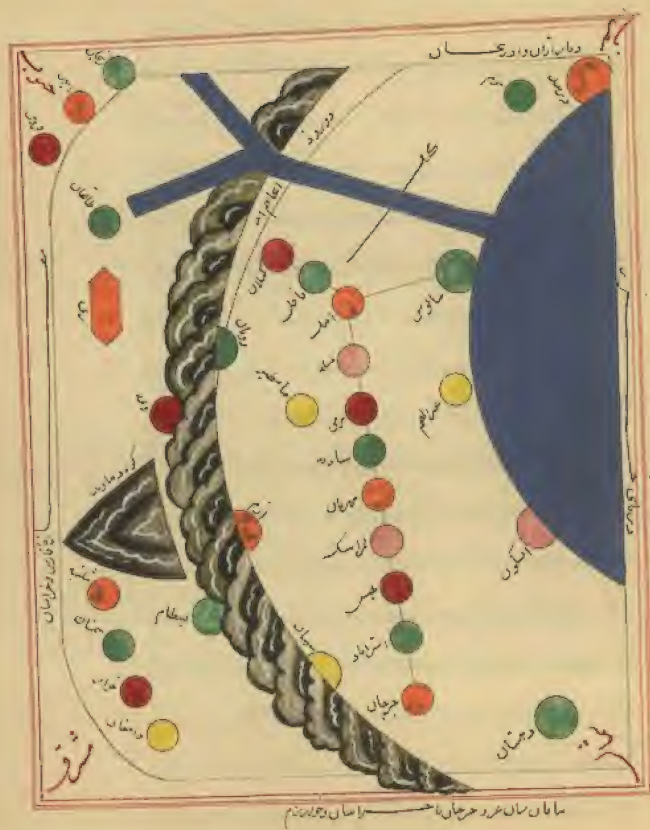
در میان

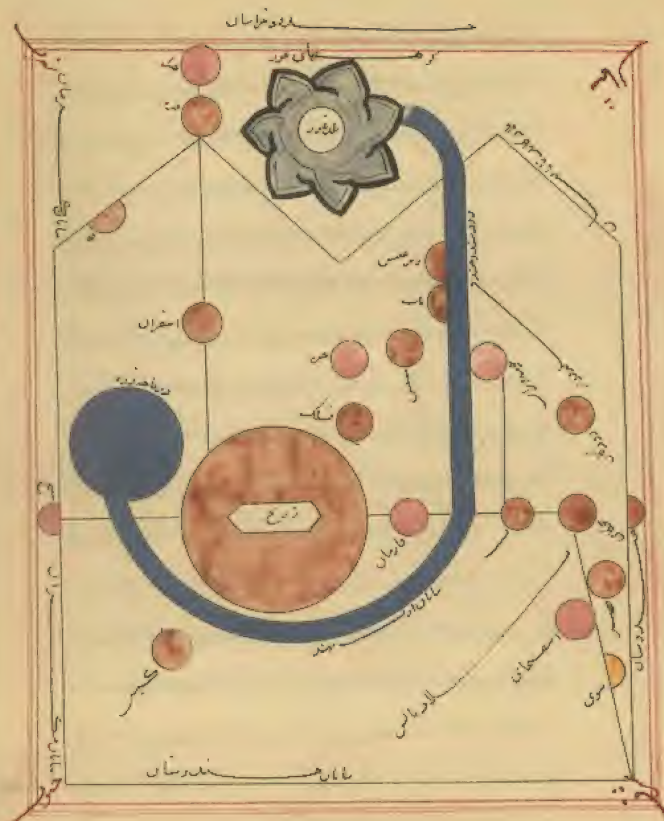
ساری



و کوهستان را شهرهای مست مشهور چون همدان و تبریز و سیاهان و قم و شهرهای کوچک چون قاشان و نهاوند
و نور و کرد و بروج و بادغان **ذکر مسافت شهرهای جبال** از همدان تا آمدان **دوازده**
و از آمدان تا قاضی و روان هفت فرسنگ و از قاضی تا قطر و سلمان و در اینجا جوب چهار فرسنگ است و از جا
تا بین و در فرسنگ است و از بین تا اگر تا شان هشت فرسنگ است و از اگر تا شان تا بنده هشت
فرسنگ و از آنجا تا جی کی هشت فرسنگ و از جی تا طارون دو فرسنگ است و از طارون تا سواد
سی فرسنگ و از سواد تا ساری سی فرسنگ است و از ساری تا ارمغان از همدان تا بامیان و در فرسنگ از
بامیان تا او ده هشت فرسنگ است و از او ده تا قزوین و در قزوین و در میان همدان و قزوین هیچ شهر نیست
و از قزوین تا فیروز و از فیروز تا همدان ده فرسنگ است و از فیروز تا تارکان باخرو دو فرسنگ و از کورخند از همدان بیست
فرسنگ و در تارکان آنند سی و اند فرسنگ است و از همدان تا فیروز از همدان تا طارون رود و از آنجا تا صحنه
چهار فرسنگ است و از صحنه تا فیروز چهار فرسنگ را دو دهم و در این از همدان تا بامیان هشت فرسنگ است و از
تارکان تا فیروز کرد و از فیروز تا سواد و از سواد تا کرد و در فرسنگ است و از کرد تا بروج و از بروج تا جوب
تا جوب هشت فرسنگ و از جوب تا ساسانی سی فرسنگ بامیان است و از بامیان تا رود اورد و در هشت فرسنگ
از رود اورد تا جوب و در فرسنگ از جوب تا لاسر و در فرسنگ از لاسر تا شمش و در فرسنگ است
شاهر است تا سوری فرسنگ هیچ آبادانی نیست از سواد تا امش و در فرسنگ و از بابل تا امش تا سوری
دو فرسنگ است و از بامیان تا سواد سی فرسنگ از سواد تا قم و از قم تا درو فرسنگ است و از قم تا قاشان
و از قم تا درو فرسنگ از سوری تا قزوین بیست و هفت فرسنگ از همدان تا مدینه بیست و اند فرسنگ است و از مدینه
تا فیروز و در چهار مرحله است و از طارون تا شهر و در چهار مرحله است و از مدینه تا فیروز و در چهار مرحله است و از مدینه تا فیروز و در چهار مرحله است

و در آن زمانه روزی فرستادی فرستاده را که کوههای نام برده درین نواحی کوه و دایه است از
چهار فرسنگ آنجا باین دایه و مشغولم کنی هیچ آدمی بر سر این کوه و رسیدن است و در غراب باس باستان که کینه
کی خاکش درین کوه است و هر شب جاذبان بر او راند و کوه به بستان بچین غایت و دشوار و روی کوه چندانی
نرسانید و اند و درین کوه چندی مرد بالائی که می ترسید و اند و سادو کرد و کوه باو شای بود و است
و خواست یکی از کوه را که گویی سازد تا قدرت و بادشاهی او مردم را معلوم شود و و بر پشت آنیکو
بر کوه را و غاری است و چشمه آب و آن غار بر آن ستایه و در آن جای صورت آبسه نقشه اند که از
آن نیکو تر است و نه بود که نیکو آن صورت شبیه است آب کسری و صورت کسری بر پشت آن
و درین حد و جیس که پیدا و کنیست و کوه سیلان از دایه و تر کمر است و کوه نیکو که و در کشت کی با بی
است کوه خوانده اند بزرگ است و کوههای خرم و غار کوههای استوار است و کوه نیکو مردمان آنجا یک
وین خرم و دایه دارند همانا باشد با نیکو که در کوه و در آن خوانده میسک نظر بر او را طریق راحت
دارند و بفرستاده که گهستان در سرخ باشد و در حد این کوهستان احدان زر و می نشوند و ام که باستان و
حد و باس احدان سرمد و کوهستان که کوه بسیار دارند و اند و ایشان چتره جودی بود و و کوهستان
و رفاق بینه **ذکر دیار طبرستان و ولیم جنوبی و دیلمان قزوین** است و طارک
و جیری از آنجا و جیری ازری و شمشانی و ریای خرد و غری بهری از آنرا و باکان و شهر ایاران
و شرقی کوههای روت و باد و ستان و کوههای قارن و کرکان و دریای خزر که از حد انصهرت که در دایم و
از باکان و دایم و جویا شینه کاششایم بر حد طبرستان و دیلمان و انصهرت طرسان و دیلمان





شده ای میان **د** رنج **د** گردنه **د** عاق **د** غرض **د** وراس **د** فوه **د** جره **د** صبت
د سوان **د** طاقان **د** یعمر **د** ارض **د** قی **د** سبک **د** قهرای **د** کله **د** گردنه
د سبی **د** اغشی **د** جان **د** و هیچ شهر بزرگ بر از رنج نیست شایران و ریش دارد و گرد
 بزرگ شایران دوارست اندق و ریش مسجینی دوار دارد **د** آب اندق هم اندق فوه
 دیگر آب آن محل شود و چ دروازه دارد یکی در اجین و دیگر دروازه کنی و از پنج دروازه دارد یک
 بخرو **د** ویم در گردنه بر راه خراسان **د** و چهارم در چک سوی است هر آن شده و پنج دروازه
 طعام برسان بر آن شود و این درازند آبادان ترست **د** و دروازه ای آمین دروازه ریش
 سیزده دروازه است یکی دروازه مانی سوی بارس رود و دیگر دروازه گردنه و دیگر دروازه شریک و
 چهارم در سار او و پنج دروازه شعیب ششم در چک ششم در چک ششم در چک و دهم در چک
 یازدهم در خج و دوازدهم دروازه رستگان **د** سیزدهم در رنجان و بنای ایشان همه از گل بود چنانکه
 جب را خوره افتد و سجد آویزد و شایران است چون از دروازه بارس در شونده نزدیک بعضی و دیگر
 امارت در ریش است میان دروازه طعام و دروازه بارس و زمان در شوبه و ریش باز آرد و میان
 دروازه بارس و دروازه طعام کو شیک است از آن معیوب است و کو شیک از آن عروث و کو شیک
 است سرای امانت و در شایران میان دروازه و در چک بنای عظیم هست کی خزان در و است
 است و باز راه شایران کرد بر گرد مسجد و زیارت و نهایت آلود و آبادان **د** و باز ریش
 هم آباد است یکی از آن بازار معیوب است بنا فوه دست و بر سجدانه و گفت کرده و بر شایران **د**
 که و از آن بازار برود هزاره قدم بخرو **د** و شایران رود نایاب روستی کی از دروازه کنی

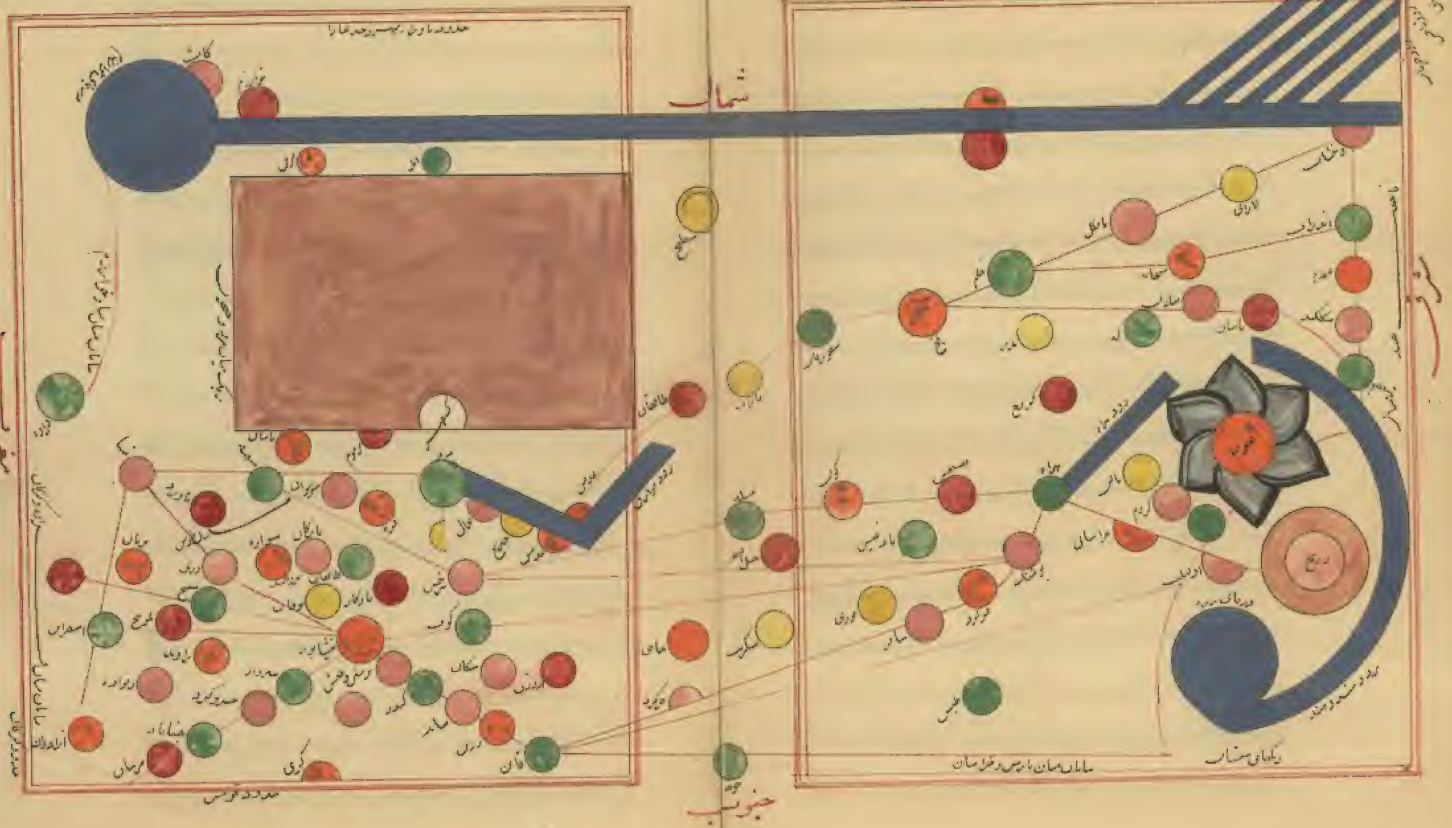
و عمرو و غابر و بنی قریظان است و طایفه بر دشت نشسته اند و قریظان بر دشت بزرگ
 بافت چون از بعد از بارگشت و کوشش بسیار بهشت است و طایفه را قریظان بزرگوار و دینی آنجا
 پس از میان قریظان بافت و قریظان برادر قریظان و غلام ردی که بود و عمرو و کوشش بزرگوار
 بنا بر دشت است و طایفه را برادران کثیر بود و به سبب خروج ایشان آن بود که نانی داشتند و دیگران
 کندی و قوی از خاندان خارج بر و کرده اند و در قریظان از قریظان کوشش بر این بر این از آنجا
 بختند و بر این است و افتادند و درین ناحیه مردی بود و در قریظان که کرده بودند و با خاندان بخت
 جنگ میکردند و نام آن مرد درین عصر بود و چهار برادرش در آن عصر شدند و از آنجا این بسیار
 در آن عصر است و قریظان کردند و در سیستان و الی بر این بود از قریظان و الی بر این
 و در آن عصر برادرش بر آمد و مردمان را گفت که من بخت خارج آمده ام و مردم شهر را استیلا میکرد
 و خانه مردم را می خواهم گرفته و در آن عصر برادرش بر آمد و بر این دانی از شهر ناحیه بر آن شده اند
 شهر گرفته و با خارج کارزار کردند و سپه سالار خارج علاوه بر این با هر یک بر آن اند و قریظان
 پیش از رفت و کارزار کردند و خانه کردند و از آن پس چون کاری پیش آمدی به قریظان
 کردند و کارزار و بالاکرفت و لشکر در آن عصر مردی بوی نهادند و سپه سالاری بوی دادند و در آن
 عصر در عهد او بودی و در آن عصر را نسکو داشتی چون منی بر آمد و در آن عصر دینوری غوامت کی بچ روز داد
 و شهری داد و چون بعد از رسیدن قریظان که تمام کرد و از آن پس بر سالت غلیظ نزد یک قریظان
 رفت قریظان غلیظ و نا اوار بختند و کار قریظان با شما رسیدگی با رس و کرمان و قریظان و قریظان
 و بهی از عراق بگرفت و طایفه شهرکی کوچک است نزد یک سبب و روستای دوازده سبب است

و آنکه از آنجا بر آمد و طایفه را در آن دارد و قریظان بزرگ و قریظان بزرگ و روستا دارد و در
 و قریظان و قریظان و قریظان است و بر دشت راست را در قریظان و از سبب آنجا
 و در عهد دارد و در طایفه آن مردنزل است و در سبب بخت و باکی و زری و سبب بخت
 مردم چنانچه باشند و در آن شهر کوچک نزدیک قریظان است و در آن و کوشش دارد
و کرمات سیستان از سیستان با هر یک چنانچه مردمان کردند و بر سر فرنگی
 و از کرمات نامر چهار فرسنگ و قریظان از آب میزند برین راه سیستان و بول دارد و و از
 با هر یک مردمان و از آنجا بول رود و قریظان مردمان و از بول تا قریظان مردمان و از
 قریظان و از کرمات یک مردمان و از کرمات یک مردمان سیستان و از کرمات و از
 سال سرحد استخوان یک مردمان و از استخوان تا کرمات یک مردمان و از کرمات تا سیاه کوه
 یک مردمان **راه از سیستان** تحت مردمان و این خوانند از راه بوق تا سر در
 یک مردمان و تا در حوری یک مردمان و در دشت درین مردمان است و بوی از قریظان
 شده و از بول حوری تا رباط یک مردمان و از آنجا تا رباط از سبب بخت و دیگران بول و دیگران
 و دیگر رباط سیستان و دیگر رباط حیدر است و از رباط حیدر تا شهر بخت و از رباط و یک مردمان
 است و سیستان است **راه از سیستان** قریظان از سبب رباط حیدر و قریظان و تا
 رباط سون بخت و تا رباط یک مردمان و از آنجا تا شهر بخت و تا کرمات و دیگران و از آنجا
 سانه و رباط شریک و رباط اوقی و رباط بخت و تا قریظان است و در قریظان و رباط
 و به سیستان و رباط هر ادبی بزرگ است از آنجا قریظان تا سرحد مردمان **راه از سیستان** یک

براد بیا مان از پنج برادرسن که رود یک منزل آنکه بر باد چسبیده اند که بر باد بر آنکه مسیاق
 چهار مرد **راه از میان بکران و فارس** نخلی منزل تا دران که دو مرد بر باد و ارک
 تا برین و از آنجا تا یک آنکه بر باد چسبیده اند که بر باد چسبیده اند که بر باد چسبیده اند
 نواحی کران بر سرحد میان عرب و حبشه بنا کرده است و اینجا بر باد چسبیده اند که بر باد چسبیده اند
 مسافه ای میان این دو است از دره تا دران سه مرد و از این تا دران یک مرد و از این تا دران یک مرد
 کیمت برنج خوشی و خاوس بر یک فرسخی را بدست نهاده است و میان خاوس و درین یک فرسخی را بدست نهاده است
 موطر دارند برادر و از آنکه از دره میزنند یکدیگر یک نفری مردان و یک نفری مردان و از این تا دران یک مرد
 روزه داشت و میان بخاری و یکدیگر یک فرسخ بود و از بخاری تا میان بخاری و از میان بخاری تا دران یک مرد
و اما خراسان خراسان نام آنست که شرقی خراسان نواحی میان و در باره و دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 و در این پنج و صد و هشتاد و یک فرسخی است و درین میان بخاری و از میان بخاری تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 و از آنکه از دره میزنند یکدیگر یک نفری مردان و یک نفری مردان و از این تا دران یک مرد
 اضافت کردیم و سبب این که درین میان بخاری و از میان بخاری تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 زیرا که شهر خوارزم در آن جانب است نهاده است و سوی بخارا و یک فرسخی را بدست نهاده است
 جانی است میان میان فارس و میان بخارا و از میان بخاری تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 جانب از خراسان جدا کرده تا برین خراسان و در آن یک فرسخی را بدست نهاده است و در آن یک فرسخی را بدست نهاده است
 و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 که در میان یک فرسخی را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است

و شهرهای خراسان کی بر حال می کشند و از آن نام میزنند و از آنکه بر باد چسبیده اند که بر باد چسبیده اند
 و پنج و یکدیگر را بدست چون و میان و طوس و نسا و جارد و خراسان و در آن یک فرسخی را بدست نهاده است
 رشتی و در دره و کورگان و پنج و میان و میان و خراسان و در آن یک فرسخی را بدست نهاده است
 یاد و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره
 و خراسان را از پنج جدا کرده میان کی در دره و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره
 نواحی میان یک فرسخی را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 و بناهای آن را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 و خراسان را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 کی از میان میان میان و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 چهار یک فرسخی و از میان میان میان و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 بول گویند و در دره و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره
 بروفت و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره
 و باور و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره
 عاصم گویند و در و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره و از این که در دره
 و چند بازار ناشی و بازار است کی از چهار سوی برگ خوانند سوی شرقی بازار و از آنکه در دره و از این که در دره
 بردست راست میزنند که از میان میان و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است
 نزد یک میدان نیست و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است و از این تا دران یک فرسخی را بدست نهاده است

شمال



اشک را آب دهنه در دهان راست کی روستای کرمان و سیا و سار آب و ده درود اردکان بر دست
میرسان رود و در دهکوه کان روستای زین آب دهنه در دهکوه بر روستای کوکان رود و در دهکوه
روستای کرک را آب دهنه در دهکوه بر روستای عربان و کرک رود و در دهکوه بر روستای سنجید
پوشک برانست و رود چری شهر هرا و باغها و چاهها را آب آراسته براده سنان همه باغهاست
پوشه و کوفج از چری که چک ترست و کش بسیار خرد و بر طایفی و از لالان هم خرد و مردمان کرد
به شراست باشد و کوفج از چری نهاده است و صد است فرسنگ ناحیه دارد و باغ و بوستان
او به چند کوفج بود و مردم او به اهل طاعت باشند و مالان که از کوفج بود باغ و بوستان بسیار دارد
ضخان از مالان که کوفج و آب و باغ اندکی دارند و اسیران که از مالان بود و کشت و زرع ایشان
و مردمان این ده و باغ باشند و باغها و آب و از لالان دارند و باغها و چاهها و در دهان
آن مواضع که اسفند که کوفج بود آب و باغ بسیار دارد و از لالان کوه و از کوه مریدان و از کوه
و مردمان اسفند اهل طاعت باشند و پوشک چند یک میوه می باشد و از پوشک این کوه و فرسنگ
و شهرهای پوشک احیت کرده و کوه خرد و پوشک رسم بر شکل می نهاده است و چندان در شمع
کی انجا باشد و همه مردمان نه و از انجا دیگر شهر دارند و آب پوشک از چری باشد و این رود و فرسنگ
بیکر و کوفج آن کی هوا گرم شود آب آنجا رسد و پوشک را چهارست و خندق و سد و دره دارد
نشا و رود چری و در کوهستان که کوهی شهری باشد که از پوشک آب و باغ و بوستان دارد و هرگز
کوچک تر از کوهی بود و باغها دارد و هرگز در هر کوه است آب روان دارد لیکن باغ کوفج چهار بار دارد
شیر و باغی است و شهرهای آن نیست که کوهیم و کوهی غایب از آن است و در دهکوه و کوه

المان

و کانون و سنان و و شامیان کوهی با مقام دارند و سنان آبادان تر بود و چند ربع پوشک بود
و باغهای کهن دارند و در زمین بسیار و بر کوهی نهاده است و آب روان باشد و باغها دارند و کشت
نخس بود و کوهیم و کوه و کوه کوهین بسجین باشد و کوه و سیم سعدان نهاده است و کوهی باغ و چاه دارد
آب روان است لیکن کوهی را آب باران بود و کانون و کوه چری آب نهاده دارند و کشت بر سنان
کند و کوه و قهر و براده مرسل است و مردم باغ و خیل اهل طاعت بود و از انجا بریه احمدین و کوه
ایشان باغ باشد کج روستا باغی است و قصد از این خوانند و کوهی از زمین کوفج و شامیان
این مقام دارند و شهر این بزرگ تر از پوشک است و کوهی و این انجا بسیار دارد و باغ و بوستان فراوان
و چهره در سنانی نهاده است و کشت ایشان همه چرخ بود و آب نهاده دارند و چوای درست دارد و این
شهر همه برادر و در دست و توانی مردان را در دست کوشک اخف دره دره و مرد و از کوه
بزرگترست و رودی بزرگ دارد و این رود است کی شهر مردی رود و باغی خوش دارد و آب و باغ و
بوستان فراوان و کوشک اخف بر کوهی مردانست برادران و در دهکوه کوشک مردانست و کوه
اخف آب روان دارد و سیاهی میوه در ده رود مردان دره و سیکنه و از انجا باغهای پول
کند و باغها و بوستان بسیار دارد و طاقان چند مرد بود و آب روان دارد و باغها و سیکنه و چنان
کی میرود و طاقان در دست تر از مردانست و طاقان در میان کوه نهاده دست لبیکن آب روان
و باغ شهر دارد و کوه کانون نام ناحیه است و قصد از آن چو نه است و بوستان روستا است
این کوه هم خوانند و سنان شهری بود و شامیان انجا مقام دارند و بزرگتر از مردان باشد و آبهای روان
و باغ و بوستان دارد و کوه مرد در میان کوهست و سیاه خرد و شهر ران آب روان دارد و بزرگتر

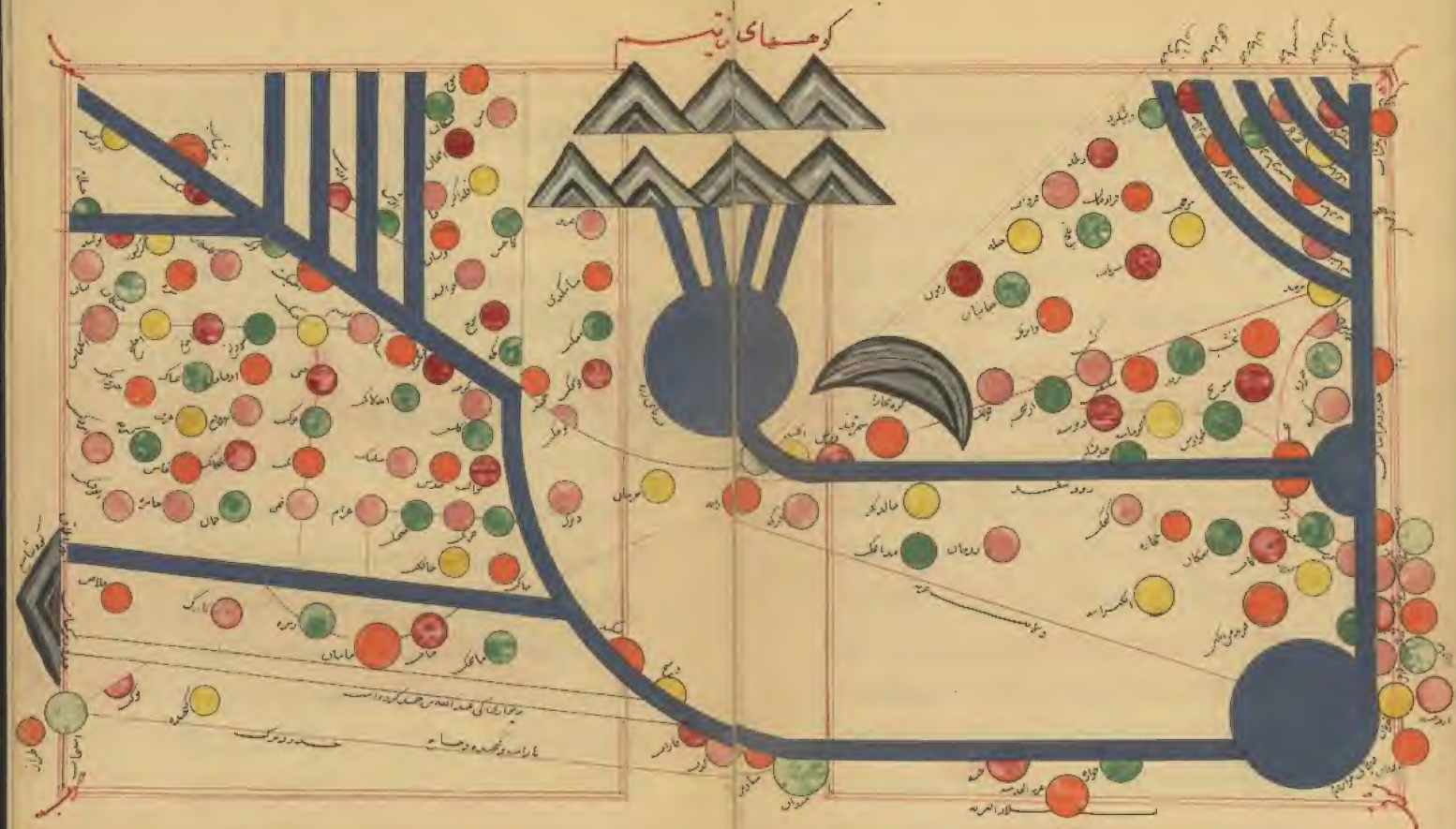
و نقد ندارد و اما نصیب بخارستان که بزرگترین درختانستان طایف است شهری در نامری
 نهاده و بگویند یک است رودی بزرگ دارد و باغ و بوستان و اوان و نه شهر خبیثه که بیخ بود که اندک
 شهرت و شیب که نهاده و آنجا که تفرقه کی از خار نامه و بجهز آنکه که کشند و در رود دارد کی رود
 اندراب و کی رود کاسان و باغ و درخت بسیار دارد و دیگر شهرهای خارستان عبارتند و همرا
 طایفان که بود و بنی الم و درات و باره شهره با آبهای روان و درختان بسیار که سنگ دره
 که بیجا نهاده است و دشمن بزرگترین شیب درین کوهستان و در میان آنها دشت و مسیخین
 سنگ و شهر سنگ و کوه در بیان رود و خراب رود و چشمت و در سنگ رود با سارست و بزرگ
 تر از این آبها چو نه و در چو آن فته و سنگ از سنگ بزرگتر و فغانهای این هر دو جای که از گشت
 و شور سنگ شهری که چک است از یک سنگ که چشمتان که فکر از سنگ بود و فغانی آبادان دارد و
 باغهای بسیار برود و در غنای و این کوهستان توران یک خیزه و از به چشمتان لعل خیزه و لار رود
 درین کوهها نهاده است و سنگ بسیار فته بد چشمتان که بجهز شهرت بر کوهی نهاده و قرب و دراز
 در دانه و مردمانی معده باشند باغ و بوستان و آب روان باشد بکن که رودی کند خار نامه
 تر از بجهز و بجای معدن فته باشد و مردمان در معدن معام دارند و خار نامه باغ و بوستان
 و خار نامه و بیسج خزان منی ندارد و در و خیزه در میان شهر رود و در و خیزه از خار نامه که در
 تا فغانان رسد و برین مند و نشان رود که سامان بد یک بیخ بود بگویند نهاده است و درین
 که رودی رود و آب این رود بجهز است و رود و بیسج باغ و بوستان ندارد و درین فغانی بیسج
 شهر که نه نیست که با میان و دیگر شهرها در نامری است و در باغ و بوستان و آب روان دارد اما

خار

خار که بیخ بود و بوستان ندارد و رودی در میان خالی می رود و در همه فغانی بیسج شهری و آنکه در بوستان است
 از خالی نیست که بیخ بود و بوستان است که کامل فته رودی دارد و دشت استوار از یک راه میس بود
 توان شد و این فته در میان دارند و درین بند و آن که خار نامه و کوهی که شاه باوشانی را شاید آنکه
 او که کامل نیست باشد و اگر چه از کامل دور بود و کامل هم فته بند و دشت و درین شهر خیزه و درین
 و دیگر و بنای فغانان باشد و هر چه در کوهها و درین بیخ که در دشت خرابی باشد و درین فغانی
 بر فته اند و خراب و سنگ و کامل که در کوهها و درین دشت خرابی بود و در کوهها و در کوهها
 همه دلاستیک نیست بکن ایشان که فته و اندک با سلمان در میان خرابی است و کوههای استوار دارند
 و درین دشت و درین خور چون زبان خراسانست و دماغی و ستور و آبهای روان بسیار دارند و آب بسیار
 خراسان با ذکر که بیخ فته و در خار نامه و یک فته با فغانی سیستان و شهر رود خور بهی و سیستان فته
 و کوههای خور و در خار نامه است و مسیخین بر رود و با میان و بجهز و خار نامه و درین فغانان درین
 و خار نامه برسد و در کوهها از اول تا آخر فته های فته است و در میان رود و بهترین است که بیخ در خار
 و درین معدنهای بیخ در ولایت اسلامت بهترین است که در معدن بجهز است و اما چون و خار نامه
 اصل و زرم همه در خار نامه و خار نامه است یا خار نامه که در زرم بر ساحل دریا نهاده است و این بیابان
 و کوهها و در خار نامه از بیخ و خار نامه و غیره تا خار نامه بیابانست و درین بیابان همه یکست و بیخ رود
 و آب روان نیست که آب جاده و خار نامه است اما آنجا که برادر رسد و اما بیخ و آنجا که دلاستیک
 در میان خار نامه و دریا است و با آنجا که جادهها که است و درین بیابان شهرت بود و بیابان خراسان
 بیخ و کوهها و در ولایت خراسان و از خار نامه و از خار نامه و در خار نامه و در خار نامه و در خار نامه

[illegible][illegible]

کوههای تپه



است با یکدیگر نشسته تا آذوقه بخانه برده و پیشانی نماید و همه نعمتهای ایشان بر همانندای بریزند شود
 مصنف کتاب کوچه می در صد سرائی و مردم و در آن سرائی دیوار باز و درخت و درخت میوه و درخت میوه می
 این چمنی دارد و گفتند صد سال زنده است که این دریا است که شب و روز در بند اند و بودی که صد سال
 و بیشتر تا که بی حکام برسد خداوند سرائی را صاحب شود کی اینجا می رود و بخت برک مردم و مستور و همه
 باشد و هر کاری را که می کشند و چون همان فرارند خداوند خانه شادی نماید و تبار روی کشند
 این منی در هیچ و قلم نشود و نام مکر درین و بار و یک شهر نامه و اندان نعمت مال خوش بر خانه کاغذ
 بر سر کشند و در حق و خدا و بکار برده و مردم و در آن شهر همه بکار و خبر و دل و با یک کشند و هیچ شهر
 منزل و بیایان و بنی در ما در آن شهر الکی هر منزل و با یکی ساخته اند زیادت از آن کی خانه
 آید و از آن اوقاف و از آن بی کرده و و مشهوره ام که در ما در آن شهر زیادت از آن بی کرده
 کی هر چند مردم کی آنچه برسد خلف مستور و حکام مردم بدینند و مصنف این کتاب کوچه می در آن در
 در خانه خانه و سرک و مسجد و باطن و حای کی مردان نشسته بر است کی آب پنج سبیل نهاده باشد
 و از مردان نشود و هم کی در شهر بر خیزد بر جای است کی آب پنج سبیل نهاده اند و مردانی ایشان خود با
 گفته اند و سبب است کی کرد برگرد و ما در آن شهر همه همان اند و خود از مردم ناما نصیب می
 تا سر قند فرغانه تا حدود ما و ما در آن شهر همه ترسناست و سلاطین را هیچ و از کجاست و در شهر
 از ترس است و خود از مردم ترسناست و در شهر ترسناست و همه ما در آن شهر ترسناست و مصنف کتاب
 از متعدی نشود و کی او گفت من با خدا عهد بودم در غا سروده و چهار صد هزار مردار کشا و کشند
 و خبر و زحمتی که با یکدیگر که خود تبار نمید و شکر می خوران بود و این شکر تیره مردم

ما در آن شهر بودند و و شش و ده کی معصم نامه نوشت موی عبداله بن طاهر نامه را بر یک فوج
 است فرستاد و جواب عبداله بن طاهر این داد که در ما در آن شهر همه ترسناست از هر کجاست
 سوار و مردی بیاد و بر آن آید کی مردم آنجا که بر آن و ما چون ایشان بدید باشند و نمود و ام که مرد
 چای و فرغانه شد آن است و عدت و در آن کی در پنج شهر سلاطین است و از شرف مرد بودی که صد سال
 سوار و در خانه خوش و اگر خد و لایب ایشان و در تر از خط اسلام است سابق الحاح ایشان باشد
 رقیس و در با کشتن و با این همه بیکس با دشمنان خود را فرمان بردارند و بیک خدمت تر از ایشان بود و
 در کاشتر شکر بر دیگر کرده مقدم بودند و در خانه بیک شکر و بیک کرده اند و سبب آنی در شرف
 ایشان خانه است از یک خدمت و فرمان برداری و مردانی و وفاداری و حاشیت خلفا و معان
 ما در آن شهر بودند و در آن کی بیکس از همه و بیکس سلاطین و با دشمنان ترسانان چون با
 کی از فرماندهان هر ام چون اند و اخبار ایشان مشهور است و با دشمنانی و مردانی ازین سبب خط ما در
 و خبر اقلیمای اسلام است و از و با دان ترست و است و عدت ایشان از سلاطین و شریف و هیچ کوی
 با دشمنانی سوار از ترس ترس بیک آن کی بر فوجی کی هستند چون لشکری از ایشان کشند و باقی شده
 در باغ و شونده سانهای بسیار با یکدشمنی و یکدشمنی و با یکدشمنی و دشمنی که عدت ایشان بسیار است
 اگر فوج را شکست افتد هم از ایشان کوهی دیگر بر روی کردند و اگر سببی فتنی بر آمد و نمید بر روی
 باز نگه نشوند و فارس و حکام شد و اسمعیل بن احمد بود و در در کافه عبداله بن الفخر از فرمان
 و چون عراق رسید و در کافه حقیقت و عدت او بیکس بود و در شکر اسمعیل بن احمد و خود و عدم
 هیچ از نکرد و در اقلیمهای مستقیم هیچ جای با دشمنانی چنین نمید و در نیوت ترکانه کی ملک و

[illegible][illegible]

روی کی آمو می نمودست و رودی دیگر جنب رود کا و خوار و خیابان کی گشته برود و رود فرسنگی هزار است
این رود را رود کرد و خوار اس گویند بر کرد رود هزار سب است و رود دیگر گشته برین رود کا کند و
رود کرد خیز رود کا و خوار باشد و برین رود نشی کر کا چ رود و واره و دال نا خوارم و فرسنگ و
رود و واره در نهایت کر کا چ آب این رود و آب رود دال حیدر اند ما کرد آید و انجا بندی است کی گشته
باز دارد و وارسن جای کر کا چ یک مصلد دارند و از رود کا و خوار و واره و فرسنگی رود
دیگر است بر خوارم چهار فرسنگ از چهار جا که آب بر خیزد و چون هم در آید و خیزد رود و باشد و گویند
کی چون برین جای که گشته و چون آب از چمن که رود آب این رود چکاند و بر اجرت یک و سکی در
جانب شالی ناشیری که آید مدینه خوانند بر چمن رود نایب است و گشت از مدینه بر کرد و چون
بجای جارت نیست و میان کردن و چون در دست آمد و جان و چون و فرسنگ باشد و بر کرد کاچ
بر روی رودی است کی از چمن بر دارد آنجا و چون در یاریند جای که کی از چمن خوانند و آنجا
دیو و جارت نیست مای گران باشد و بر کنار این در یاریند غریب باشد و چون مصلح باشد این روی مدینه
آب کی آید و از روی دیگر کر کاچ آید و این رود بر کنار چمن است و شالی آن کی برود کا و خوار
رود و با چکاند کوهی است کی چون در میان آن سیکند و گشتی را آنجا خط باشد آنجا که را بوند خوانند
و از آنجا کی چمن در بار رسد تا آنجا کی رود چکاند هم با این در بار رسد و رود را بهت و رود چمن
در رستخان پنج بند خیابانی کاروان با بار برود کند و پنج صحن از خوارم آغاز کند تا آنجا کی غایت
سرد است و بر چمن سیح جای که سرد تر از خوارم نیست و بر کنار دریای خوارم کوهی است آنرا
خوار خوارند برستان پنج بند و تا آخر تاستان آنکه گشته و کرد بر کرد این دریا خوار فرسنگ است

و آب این دریا شورت و رود چمن و رود پنج و بسیار رود های دیگر درین آب و با میرد و خوار آب دریا
آید و شورت شود و این آب چمن غلظی درو پند آید با کوهی او و چ از کوه و گران خیانت کی این دریا و
در یاریند درین چمن هم میرسد و الله اعلم و میان این رود و دریاست مصلد باشد و خوارم شهر کی
نعمت است و میوه های فراوان دارد لیکن درخت گز نموده و از خوارم کرکاس و صوف خیزد و دیبا و آنجا
باشد و مردمان معروف و اعیان مروت باشد و مردم خوارم بسیار مکنند و پنج شهر نیست در خراسان کی گشته
نوی خوار میان نباشند و زبان خوار می خربان اهل خراسانست و شکل مردم خوار می پوشیده و مانند
و خیزد برین خوار است و مردمانی بعد و میرد باشند و در ولایت خوارم محاذون درو و سیم و خوار است
و بعد و آنکری ایشان از بارگانی ترک باشد و برود و حجاب و خیزد بر آنجا و نوی رود و و شک
و سحر و حجاب از خوارم خوارم اند و در گرانج بر چمن است از موضع تخت از کوه بخارا آغاز کنیم
از نادراد و الف و بعد و وقت سرای امارت بخارا و دست بخارا و بگشت خوانند شهر است بر گان و آنجا
از جوب ساخته باشد و کوشکها و باغها و بوستانها و دیگر ساخته است و در یاریند یک دیگر چمن کی
باغها و بوستانها باشد مقدار و از رود فرسنگ و رود واره و فرسنگ و کرد بر کرد آن دیواری در کشید و کی
در بعد و وقت و برای باغهای عالی تران یافت و مردمان نایب است درستان درین نصیب هم باشند
درون آن دیوار و دیواری دیگر دارند و فرسنگ و در خیزد شهر درون این دیوار بود و برود از شهر
فخری دارند خیزد شهری کوهک و فخر و دال سالمان کی و اینان خراسان بودند و درین فخر تمام
داشتند و فخر را از بعضی هست و مسجد آید برود فخر است و بازار را در بعضی فخر است و در فخر
و ماوراء آنهر پنج شهر آید و از بخارا نیست و رود و فخر در میان شهر می رود و از آنجا با سیم و از آنجا

نقد بر خرداشت کی گشته برود و درین حال خط بخارا کی تقسیم و آرد و در آرد و است بچ کوه و
بیان نیست که سده قمری و کوشک و دیه و باغ و بوستان و کشت و میوه و سائمت و بنیم ایشان
از باغها بود و از سر و برین سیم کوفتی می آوردند و زمینهای متعدده بخارا همه بآب نزدیک بود این شهر بخارا
بلند باشد چون کوه و پسند و در این باغ و کوشکهای آن بنشینند و در این شهر و دیه و میوه و بخارا
و خوشتر از سواد و از آن شهر بود و زمین بخارا چنانست که اگر مردی یکسری زمین را عمارت کند بعد از
و شصت او و بونستان او از آن بر خیزد و از بسیاری مردم و انبوهی کیست از اعیان بخارا مردم بخارا را گفتند
بود از آن شهر و دیگرها عمارت بخارا و نزدیک ترین کوهها بخارا گوشت کی از آن و کوه خوانندگی کی
سرفه و کش پیون شود و بخارا بستان سرفه و بارگردد و در قندهار و بطور از پیوند و قندهار پس بگر
و این بیان کی در واهی سر و شسته است در قندهار و ایلاتی تا خرمین در برابر و ایلاتی است
کان پوشاد و کان پنج و معدن آهن در دیه و مس و سرب و معدن زر و سوره و قندهار باشد و
نفت و قزو و نفت و مسکه کی چون قنداش و کبر و می سوزد و میوه و باغ کی پیش این شهر است و
باشد و آبها در دست کی میان کرم چینه و در بستان سرد گرم باشد و در بخارا نا احمیت است در
دیوار و پیر و دیوار آبی درون عمارت است طوایس نزدیک ترین شهر است درین قاضی محکم زین
مکان بخارا و آبی درون عمارت است بکند و در کرمین و در کرمین عمارت است با محکم و طوایس شهر
بار و دارد و از آن شهر بر سال و قاضی معلوم قاضی بخارا می شود آب روان و باغ و بوستان فراوان
و قندهاری دارد و بخارا و سبزه و در بستان بود و کرمین بسیار خرد از آنجا و دیگر شهرها
کی درون و بخارا است بکند بکند یکسانند و عمارت و بزرگی کرمین بزرگ از طوایس بود و عمارت

و عمارت برود و برار بکند بکند و در عمارت و بر خیزد از واهی بخارا قاضی دارد و کرمین کی در دست
نادر و مسکه قرب بخارا بستان دارد بکند و در دست و در بخارا قاضی ساخته اندکی در دست
ماوراءالنهر با کشت تر از آن نیست که قرن شریف نزدیک بخارا و در دست و در بخارا
زبان اعلیٰ سده باشد و مردمان بخارا عمارت باشد و عمارت بهرم کند و بخارا ایشان قندهار باشد و
ماوراءالنهر رود و بیشتر قندهار باشد و در بخارا درون شهر و درون شهر بار باشد و قندهار معلوم
کی در بخارا را بخارا بکند و بسیار بارگانی کند و در بخارا و انبوهی کرمین و در قندهار و در قندهار
بخارا قاضی است کی در بخارا و بخارا بکند و در بخارا و در بخارا و در بخارا و در بخارا
نقد و اندکی شسته شد و کرمین کی اصل مردم بخارا در قندهار قومی بودند کی از اصغر بخارا انتقال کردند
و سائمان و بخارا مقام داشتند بخارا کی سر و در بستان و ماوراءالنهر است و مردمان بخارا قاضی
فرمانبرداری و شیک عمارت کی باستان و در بستان ایشان اختیار کردند و باستان و در بستان و در بستان
سائمان اسمعیل بن احمد بود و در بخارا مقام داشت و مردمان و در بستان با اعیانست کردند و در بخارا
باشد و فرزندان او هم آتاکند باشند و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان
و قندهار و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان
نهادت و میان آن و میان را و یک فرسنگ است و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان
در دست راست را و بکند و از آنجا آرد و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان
بر او طوایس باشد بخارا و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان و در بستان
رود سده نهادت برتر از بکند و عمارت برار کرمین نهادت و سده بخارا برست است

و مسجد آید سوی در ضمن باشد و فانگاه عید سوی در آید بخاری بود و بار بار در روض باشد در میان برکه
 امارت و مسجد آید و تخت را نواحی بسیارست و در قصبه دیگر در دیگر آید و خوانند و دیگر گشته و در پهلاد
 از شهر بزرگتر و در شهر کتب و نواحی فراوان یک رود کی قهر قهر است و این نیز چون باستان کرم کرد و قطع
 شود و کثرت در قهر قهر بود و چنانچه از آب از جاده و شهری بر نیت است و سرودن نام
 اقلیت جهان کی سعه و سیج شهر و درین ناحیه با این نام نیست و در کوهستان نهانست و در شهر
 سرودن با قهر و قهر خانه دارد و غری با صد و شصت و شمالی با حاج و حاجی از قهر خانه و جوی سوی کش اینجا
 و نوان و شکرد و راست و قهر سرودن از زبان ایشان و حکمت خوانند و نواحی اقلیت از آن است
 کثرت غرق و حکمت سا باطن دیگر و حکمت جرفانه و جافا و ایان و حکمت است و در شهر و نیز
 مرد در شهر باشد و عمارت همه از جوب و کل بود و در رستان درونی و دیوار دارد و روض و دیاری و کردار
 و شارسنان درونی و در دانه دارد و یکی را در دانه ملائین خوانند و دیگری را در دانه شارسنان میگویند
 آید و در شارسنان درونی است و قهر و درین شارسنان رودی بزرگ می رود و آسیائی برین آسیائی است
 و برکنار آب درختان نشاند و بنا را از شارسنان است و در روض نیز نیست و مسافت شهر کوه سنگ
 بود و آب خندق بزرگ و کوه گله و باغها و کشت را را می رود و روض را چهار دروازه است که در دانه
 زاین و دوم در دانه این سنده و در دانه این حکمت و در دانه کوهلین و این شهر را شش رود می کشی
 را باین خوانند که در شارسنان می آید و دیگر از صحن و سوم را با جبهه چهارم اسلک که در شهر رودی ششم
 مسکو و بر شش از یک شمشیر بود و آسیا کرد آب باشد و از شهر تا جبهه که از نیم فرسنگ باشد
 زاین جبهه سرودن بود و در دانه و قهر خانه است کی سوی سنده و در زبان ایشان این شهر را سینه

۱۲۸

بسی خوانند و حقایق محبت ساخته اند و دیواری گرد آن در کشیده و کاروان و راه که روی کی از قهر خانه
 سوی سنده رود اینجا خوانند آب روان باغ و کثرت و درین فراوان دارند و پشت این شهر با کوههای بزرگ
 دارند و روی با کوهستان غرض بیان دیگر شهر است و نواحی نهان و قهر روستای کجا رسد و در قهر
 سینه دارد و بر د و غرضی شهر را با حقیقت کی از راه با حقیقت خوانند ایشان را کثرت جبهه این
 رباطهاست مردمان سنده را هیچ رباط بهر این نیست و میان رباط جبهه آب بر می آید و بر سر جبهه ها
 ساخته اند و هیچ رباط ولایت دشمن نزدیکه این نیست و شهر دیگر شهری نیست است و آبهای روان و
 با قهر و جبهه ها دارد و این شهر تا کوه اقیانم که در نیم برابر یک باشد که شهر سنده و کی آب روان دارد و کثرت
 باغ و چوبستان بود و حکم آن کی سرمای سنده و شهری بزرگ است و باستان باغها را باشد و درین
 و سا با راه فرغانه و ناحیه و اگر راه قهر و نه بر راه کثرت قهر خانه باید شدن از قهر خانه و درین
 در سنده رودی بزرگ نیست که شش بر تابه لیکن آب روان و جبهه و غرض را فراد است روستای شهر
 باغ و مسافت پر غرض و با حقیقت مسک و مسک و این شهر کوهستانی و شوار است و در سینه
 ولایت نیم حصاری است و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه
 کوهست و در آن غازی است و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه
 بر قهر خانه ساخته اند بر سر بخار و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه و در دانه
 این خانه نوشادری سینه و در اوقات کی در باره اند کرد مردی حاجت بود و نهان کرد و تن خود را
 نهان کرد و پوشانده و در باره کند و یک در دانه و آنچه خوانند بر دانه و اگر شهر تمام کند سنده و این بخار
 از جایی بجایی می رود و چون جایی نماند شود کوه را که نماند تا پدید آید و باز بر سر دانه سازند و چون

[illegible][illegible]

[illegible]

جهاز فرسنگی بود و از کمرگاه پنهانان نداشتی شک و در وسط و از روشای شک بود و تا به خارج باب
گرفت و میان و روستای شک و در خارج گذر یک بود و از راه سجراج برود تا خارج باب که شد یک بود و
آنجا در روز و یونان یک بود و تا شک است مسافت میان و دش و کوهستان مسافت میان و ترید و خجانیان
از ترید تا حیدرکان یک بود و از آنجا به راهی یک بود و از راهی خجانیان و در وسط از خجانیان بخجانیان
از آنجا تا میان و در وسط از میان و تا فرغانه تا و یک بود و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و
ایران تا و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و
خجانیان تا کوربا یک بود از خجانیان تا که شد شش بود و از ترید تا فغان و در وسط از فغان و
تا خجانیان در وسط از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و
مسافت خوارزم از خوارزم تا حیدر و از حیدر تا و از حیدر تا و از حیدر تا و از حیدر تا و از حیدر تا و
یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و
فغان تا حیدر و از حیدر تا و از حیدر تا و از حیدر تا و از حیدر تا و از حیدر تا و از حیدر تا و از حیدر تا و
تا و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و
بر و و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و
یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و
تا و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و
تا و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و یک بود و از و

از سرفه تا نازک چهار فرسنگ دارند و از اینجا تا درخش چهار فرسنگ و از اینجا تا بحکمت غیر فرسنگ و از سرفه تا
 بحکمت فرسنگ و از سرفه تا دوان و دفرسنگ و از اینجا تا کوه کشت و دفرسنگ و از سرفه تا اسپهرت
 فرسنگ و از اسپهرت تا کاسان غیر فرسنگ و از اسپهرت تا رقان سرفسنگ و از کاسان تا انجود و دفرسنگ
مسافت میان کش و نسف از کش تا تخت سمرقند و از کش تا جانیان کش سمرقند و از کش تا
 کوکت سمرقند و از کش تا سوخ و دفرسنگ و از نسف تا کسب چهار فرسنگ و از نسف تا رده و دفرسنگ و از نسف تا
 نواحی کش و تخت **مسافت شهرهای اسروشته** از جلفا تا نادرک غیر فرسنگ و از جلفا تا نادرک
 نه فرسنگ و از نادرک تا سابل سرفسنگ و از نادرک تا قزاق و دفرسنگ و از سابل تا کسب کی بقدر فغانه است
 و از سرفه تا اینجا هفت فرسنگ بود و از سرفه تا نادرک سرفسنگ و از نادرک تا جلفا و از نادرک تا قزاق و دفرسنگ
 و از قزاق تا جلفا و دفرسنگ **مسافت شهرهای باج و اسبج** ساکن بر کرانه رود باج
 نباشد از اینجا تا غیر سیکت غیر فرسنگ و از غیر سیکت تا سیکت غیر فرسنگ و از اینجا تا سیکت سرفسنگ
 و از اینجا تا دهکانه و دفرسنگ و از اینجا تا نادرک غیر فرسنگ و از اینجا تا بلیت و دفرسنگ و از بلیت
 و حکمت سوزی ایلان از سیکت تا حکمت غیر فرسنگ و از اینجا تا ایلان و دفرسنگ و از اینجا تا کوکت غیر فرسنگ
مسافت میان رود ترک و ایلان برادر ایلان سوزی شرقی از سیکت تا جلفا و دفرسنگ و از جلفا تا
 هم و دفرسنگ و تا ایردک غیر فرسنگ و کمال و حدال و کوه و غزل و در دزدک و حورین همه در سافت
 یکروزه را و اما دست و آنچه بر جانب غزلی راه ایلان است و میان رود ترک و رود ایلان از جلفا
 اسبج تا کلجان و از لاکت بهت رسا بمکه حرکت اینده در قندار یک مایل است و آنچه در
 ساکن دویکت و رود باج افتاد است از نواحی و رود ایلان و باج فرجید جان بحکمت و کوه کوه

دور و در راه و در قندار یکروزه این ناحیه است و میان رود ایلان و رود باج بر جانب غزلی کوکت و
 رودهای غلیخ مقدار پنج فرسنگ و در پنج فرسنگ و حاکم برادر و سیکر و نباشد سوزی سیکت و از
 اینجا تا رود باج و دفرسنگ بود و حکمت برادر وادی باج افتاد است از اینجا تا سیکت قدر سرفسنگ
 باشد که کوه بر کرانه رود ترک است نزدیک حد و حکمت بر یک فرسنگی و میان این رود و جلفا
 باج کوه یک بود و دفرسنگی افتاد است و یک کوه بر یک فرسنگی کوه کوکت و از اینجا تا کوکت چهار فرسنگ
 بود و سرت شرق و از سیکت تا سبج چهار مایل و از سبج تا سابل سرفسنگ و از سابل تا سیکت تا کوه
 خضه ارباب و دفرسنگ و از کوه تا سابل سرفسنگ و از سابل تا سبج ارباب و غیره ارباب یک مایل و سبج بر جانب
 غزلی رود نباشد بر یک مایل و دفرسنگ ارباب بر جانب شرقی رود افتاد است و میان رود کوه خضه
 را بود و از اخصیک تا سیکت سرفسنگ دارند اول میان رودان اینست و از اخصیک تا سبج ارباب
 میان رودان غیر مایل دارند و از اخصیک تا کاسان غیر فرسنگ و از کاسان تا هم در جانب شمالی کرانه
 راه و از اخصیک تا کوه دوان هفت فرسنگ و از سابل از اخصیک تا فرسنگ دارند و قدر سبج ارباب
 بهت است و کوه دوان در میان اخصیک و کاسان افتاد است و در راه اخصیک بر کرانه رود باج
 نباشد و میان کوه و رود باج یک مایل بود و از قبا تا اسبجان قریب سرفسنگ بود و از اسبجان
 تا نادرک رود هفت فرسنگ بود چون از قبا تا سیکت شونده و از سوخ تا کاسان غیر فرسنگ و از کاسان
 سوخ همه ناحیه است و از سوخ تا اوال قریب دفرسنگ بود و برادر او خضه و از قبا تا شهر معان بر جانب
 شرقی قریب هفت فرسنگ باشد و برود ناحیه هم به سبب است و از او بر نادرک و دفرسنگ تا
 و از سیکت تا خفلام سرفسنگ و از خفلام تا سبج غیر فرسنگ و سبج و سبیل کوه این دو جای

قصیده از سبب این یادکردیم کی این بیتی لغوی است و پیش کافر : ایت مدد نک
و اتالیق در ملک اسلام کی یاد کردیم **والله اعلم**
نام نه ترجمه کتاب ملک و ملک بیهوشی روز آینه چهارم محرم المیون سده است و غیرین و سکا
المحروقه : علی بن ابی العبد الضعیف القدر الراحمی غفر له الاحدانی الحاسن محمد بن سعد بن محمد الخوافی القدر
بابن السادجی غفر له لولوا لیه و لمن قال یاجن یارب العالمین مدینه اصفهان احاد الله تعالی عن الخوان

تبارخ شجر محرم الحرام هزار و سیصد و شانزده هجری مطابق سال فرشته
قال یتیل جناب طلب اجل نیکان آقای عیسیٰ حسان سکون انا و بیکلین
مدخله و جناب سب طلب آقای حاجی میرزا کاظم کمالی نجاشی ملک محرم و
ایران و جناب آقای میرزا حسین خان قوام و فردام اقباله با بعد بیکر
شیخ صفی علیه الرحمه رفته بودند این کتاب سب طلبی که نجاشی بیکر
آن بر کواریه و شد و سب طلبی نیکان جناب سب
حکمران معظم الیه خط این بنده مدتی عاصی اختیار القدر غفر له
مرحوم میرزا عباس فرشتار و ریه اسلخ
پیرفت فی غره شجر سیدی اثنی ۱۲
یا علی آلا

1872

Received of the
Hon. Secy of the
Treasury
the sum of \$100.00
for the year 1872

Witness my hand
this 1st day of
January 1872
at Washington
D.C.
John A. B. [Signature]
Secy of the Treasury

